

## پژوهشی پیرامون مفهوم نوین آزادی از دیدگاه پارسی زبانان افغانستان

### بخش دوم

#### آزادی در سایه پان اسلامیسم

همان گونه که می دانیم، امیر امان الله خان در برابر سیاست استعماری انگلیس برخاسته افغانستان را آزاد و مستقل اعلام کرد. چون در آن هنگام، استعمار بریتانیا بر میلیونها مردم سرزمینهای مسلمان نشین چیره بود، امیر امان الله خان چنان نهاد که به یک رشته از تکاپوهای پان اسلامی که در حقیقت تکاپوهای آزادی خواهانه و ضد استعماری نیز به شمار می آمد، دست زند تا بتواند به زیان دشمن انگلیسی صف بندی کند و اندیشه های همگانی مسلمانان جهان را به سود خویش برانگیزاند. شورویها نیز امیرافغان را در آرمان پان اسلامیش تشویق می کردند و آن را راهی به سوی آزادی می خواندند. به گزارش روی (M. N. Roy)، جنبشهای آزادخواهی کشورهای زیر سلطه استعمار که از سوی بورژوازی ملی رهبری می شد، از دیدگاه لنین یک نیروی عینی، واز جنبه تاریخی متری و انقلابی به شمار می آمد و از همین روی، در خور پشتیبانی جنبش کمونیستی جهانی بود. در همین راستا می نماید که لنین، در نامه ای به تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹ (۱۳۳۸ قمری) به امان الله خان نوشت که افغانستان تنها کشور مسلمان مستقل جهان است و سرنوشت، مردم افغانستان را مأمور ساخته تا همه مردم به بردگی کشیده شده مسلمان را پیرامون خویش همساز و همنوا

سازند و آنان را به سوی آزادی و استقلال رهبری کنند. (۱۱۸)

امان‌الله خان یک سال پس از آغاز پادشاهی در یک سخنرانی از جنبش خلافت هندوستان هواخواهی و اعلام کرد که قدرتهای اروپایی در برانداختن آن جنبش هم پیمان شده‌اند؛ او همه مسلمانان را به همسازگری و نوگرایی فراخواند و پاسخ هواخواهانه مسلمانان را بدان فراخوانی، راهی به سوی رهایی از ناتوانی به شمار آورد. وی گفت که آماده است در راه خدا و آرمان خلافت جان خود را فدا کند. امان‌الله خان در همین سخنرانی سیاست شوروی را درین زمینه ستود و از هم‌نوایی نکردن آمریکا و فرانسه با برنامه‌های ضد پان‌اسلامی انگلیس شادمانی کرد. درین راستا، او حتی به جنبش ضد شوروی بستچی در آسیای میانه یاری رساند. (۱۱۹)

این گونه تکاپوها و تبلیغ‌گریهای امان‌الله خان که نوید آزادی برای میلیونها مردم مسلمان زیر چیره‌گری یا نفوذ استعمار غرب را به همراه داشت، بی‌واکنش نماند. دهقانان و مسلمانان آشفته‌سامان و تهیدست هندوستان که آزادی از یوغ استعمار انگلیس و «حکومت شیطنی» آن را در گرو خیزش پان‌اسلامی امان‌الله خان می‌دیدند، بویژه به این فراخوانی پاسخی همدلانه دادند. اینان که شمارشان از پانصد هزار تا دو میلیون تن گزارش شده و از جنبش خلافت هندوستان هواخواهی می‌کردند، در تابستان سال ۱۳۳۸/۱۹۲۰ به سوی افغانستان «هجرت» کردند تا در یک سرزمین اسلامی بزیزند. (۱۲۰) این «مهاجرین» از امان‌الله خان می‌خواستند که بر ضد انگلیسیان هند به هندوستان بورش برد. (۱۲۱) در واکنش در برابر همین تکاپوها و تبلیغ‌گریهای امان‌الله خان بود که حسن وحید دستگردی، نویسنده و سخن‌سرای ایرانی، و علامه محمد اقبال فیلسوف و سخن‌پرداز هندی وی را سخت ستودند. اقبال در سال ۱۳۰۲ خورشیدی/۱۹۲۳ «پیام مشرق» خود را به «امیر امان‌الله خان فرمانروای دولت مستقلة افغانستان» پیشکش کرد. اقبال در شعر خود او را «امیرکامکار» و «نوجوان و مثل پیران پخته کار» خواند که بر آن بوده تا «ملت صدپاره» اسلام را «شیرازه‌بند» باشد و از همین روی، وضع مسلمانان آن روزگار را که نیازی سخت به آزادی از بندهای گوناگون داشتند، بدینسان به رشته سخن کشید:

«مصریان افتاده در گرداب نیل  
سست رگ تورانیان ژنده پیل  
آل عثمان در شکنج روزگار  
مشرق و مغرب زخونش لاله زار  
عشق را آیین سلمانی نمائند  
خاک ایران مانند و ایرانی نمائند

سوز و ساز زندگی رفت از گلش آن کهن آتش فسرد اندر دلش  
مسلم هندی شکم را بنده‌ای خود فروشی دل ز دین برکنده‌ای. (۱۲۲)  
در همین پیوند، بویژه در زمینه «اتفاق دولت همکیش و همزبان» یعنی «زیک سو مرز ایران و زدگر سو کشور افغان»، وحید دستگردی به سال ۱۳۳۸/۱۹۲۰ «چکامه اتفاق اسلامی» را به نگارش کشید و امان‌الله خان را «سلطان غازی، قهرمان ملت افغان» و «نیروی یزدانی» خواند و در ستایش او افزود:

«برنده تیغ او بر ذوالفقار حیدری نایب  
عدو افکن خدنگ او به پیکان قضائیان  
علم تابرزد از کوه شجاعت تیغ خورشیدی  
زکوه صیحه سرزد صبح امید مسلمانان  
بلند آوازه در روشن‌دلی همچو کف موسی  
قوی شیرازه در گفتار چون آیات فرقانی.» (۱۲۳)

فراخوانیهای امیر افغان به همسازگری اسلامی و به همراه آن، امیدها و آرزوهای مسلمانان که چشم بدان تکاپوها دوخته بودند و در پی آن، ستایشگریهای خامه بردستان و روشن اندیشان از برنامه‌های پان‌اسلامی امان‌الله خان هیچ کدام راهی روشن به سوی آزادی و آزادیگری نگشود. آن «مهاجرین» هندی به گفته بریگز (Briggs) در راه، دچار بیماری و گرسنگی شده به سان گوله برف آب شدند و بسیار زود دریافتند که باور آنان در زمینه به دست آوردن زمینهای بارخیز از امیر افغان سرابی بیش نبوده و به جای آن، بیابانی به آنان داده شد که در آن بزیزند. (۱۲۴) از سوی دیگر برخی از انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی مانند بی بهره بودن افغانستان از درایههایی بسنده و نداشتن راه به آبهای آزاد و نیاز آن دولت به سالیانه یک میلیون روبل زرین و دیگر کمکهایی که شوروی برابر ماده پیمان ۱۳۰۱ خورشیدی/۱۹۲۱ شوروی و افغانستان به گردن گرفته بود، (۱۲۵) و ناسازگار بودن یک سیاست دراز پای پان‌اسلامی با سودگراییهای دولت شوروی - خود امان‌الله خان را از تکاپوهای پیگیر و گسترده پان‌اسلامی بویژه تا آن جا که با سیاست شوروی پیوند می‌یافت بر داشت.

### تبلیغ‌گریهای پان‌اسلامی برون مرزی امان‌الله

با این همه، بسیاری از مسلمانان بیرون مرزهای افغانستان، بویژه مسلمانان هندی و دینسنگان به جنبش خلافت درهند، امان‌الله شاه را رهبر آزادی از رهگذر اتحاد اسلام به شمار می‌آوردند. امان‌الله نیز هرگاه جولانگاهی در خور می‌یافت و روی سخن با مسلمانان در بند

استعمار در بیرون مرزهای افغانستان داشت، از برانگیختن آنان به همسازگری اسلامی و درجای جای، سفارشهای نامستقیم به مردم مسلمان برای تلاش همگانی در راه آزادی از استعمار غرب، روی بر نمی تافت. گزارشهای مربوط به سفرهای امان الله به کشورهای آسیایی و اروپایی نمایانگر آن است که وی دست کم یک بار - روز جمعه ۲۴ آذرماه ۱۳۰۶/۱۵ دسامبر ۱۹۲۷ - در مسجد جامع بمبئی، خود به امامت نماز جمعه ایستاد و ضمن ایراد خطبه، خود را «یک خدعتگار عالم اسلام» خواند. به نوشته عزیزالدین وکیلی پوپنزیایی «هزاران نفر نمازگزار» در مسجد جامع بمبئی «از جمله مقتدیان پادشاه افغانستان بودند.»

وی در خطبه نماز جمعه، پس از سفارش به مسلمانان برای به جای آوردن فرایض دینی خودشان مانند نماز، روزه و پرداخت زکات، آنان را بویژه به همسازگری فراخواند، و در همین پیوند، بر «فریضه حج» مهر تأکید گذارد. وی درین زمینه گفت:

«اگر شما حج می روید و یا افغانها حج می روند، مقصد شما همین باشد که برادران هندی، ایرانی، بخاری، عربی و غیره... را دیده به آنها محبت و اتفاق و درد دل خود را بکنیم. بسیار افسوس می کنم که تمام دنیای اسلام، دور خوردن به کعبه را ثواب می دانند، لیکن نمی دانند که مقصد از رفتن به کعبه برحالات خوب و بد یکدیگر واقف شدن و محبت کردن است. لهذا وقتی که کعبه می روید باید با هم اتفاق و صحبت کنید.»

در یک سخنرانی که امان الله روی سخن با «جمعیت پارسیها و جمعیت طلاب هندوستان و جمعیت اهل تشیع» بمبئی داشت، همه را «به کوشش نمودن در ترقی معارف و اتحاد و اتفاق و بقای حیات فرقه های مختلف» فراخواند و بویژه یادآوری کرد که مسلمانان باید «از حسادتها و تعصبات بی فایده که مذهب اسلام اساساً بدان وقعی نگذاشته» دوری جویند و به «اشخاص صاحب غرض» که می کوشیدند از آن «حسادتها و تعصبات» بهره گیری کرده «باعث تباهی اقوام» شوند، جولانگاهی برای تکاپو ندهند. وکیلی پوپنزیایی بدان باور است که امان الله با این سخنان، اشارت گونه «افکار عموم [را] به طرف استحصال حق آزادی خودشان که نباید همیشه در تحت امر انگلیس باشند، متوجه ساخت.»

این گونه سخنرانیها در میان مسلمانان هندوستان به مردم زیرچیرگی استعمار انگلیس

امیدی تازه می بخشید و او را یک نویدگر همبستگی و آزادی جلوه می داد. در فیراخوانی همگانی که از سوی انجمن خلافت بمبئی برای گرامیداشت امان الله چهره بست، برابر یک گزارش، بیش از سیصد هزارتن به دیدن وی رفتند و «نمایندگان فرقه خلافت هریک جداگانه خطابه ها و سیاستهای خود را... تقدیم حضور» امان الله می کردند و پیرامون او چنین می گفتند:

«اعلیحضرت پادشاه جوان جوان بخت غازی افغانیان نه تنها آزادی بخشا و ترقی خواه ملت غیور خود است، بلکه این شخصی است که آزادی و ترقی و اتفاق ملل اسلام را می خواهد، و ما از وی التجا می کنیم که مطابق آرزوهای خودش حقوق حقه تمام مردمان کافه اسلامیان را بخواهد... همگان از شجاعت و رشادت ذاتی و فطری وی همین امید واثق را دارند.» (۱۲۶)

علامه محمد اقبال لاهوری نیز در پی ورود امان الله خان به هندوستان خواستهای اتحاد اسلامی وی را بار دیگر سخت ستود و در اشعاری که در اخبار انقلاب چاپ کرد، از «امیدها» بی که «دل» به او «بسته» بود سخن برد و اظهار امیدواری کرد که «خطبه اسلام به نام» وی خوانده شود:

«رایت اقبال تو را برجبین	انا فتحنا لک فتحاً مبین
تبت لوائت زقریب مجیب	نصر من الله وفتح قریب
اشهب ایام به کام توباد	خطبه اسلام به نام توباد
دل که به توبسته چه امیدها	می طلبد رفعت جاویدها
دین نبی از سرتوزنده باد	دولت تو دائم و پاینده باد.» (۱۲۷)

بدین سان، وابستگان به انجمن خلافت و علامه اقبال لاهوری و دیگر هواخواهان همسازگری اسلامی در هندوستان، امان الله خان را رهبر اتحاد اسلامی می انگاشتند، و چنین می نماید که آنان امیدوار بودند از رهگذر همبستگی اسلامی به رهبری وی روزی به آزادی یعنی استقلال هند از یوغ استعمار انگلیس دست یابند. امان الله سخنان اتحاد اسلامی خود را در ادامه همان سفر، در کشور مصر نیز پی گرفت. روز ۱۰ دی ماه ۱۳۰۶/۳۱ دسامبر ۱۹۲۷ از دانشگاه الازهر دیدن کرد و نماز پسین را در آنجا خواند و سپس پیرامون بایسته بودن همبستگی مسلمانان داخ سخن داد و بر نقش چشمگیر دانشگاه الازهر درین زمینه تأکید کرد و از «جمله اهل علوم شرعیة اسلامیة» آن دانشگاه خواست که «در رفع اختلافات

جوامع اسلامی» بکشند. (۱۲۸)

می دانیم که شعارهای اتحاد اسلامی بویژه در میان مسلمانان ضربه خورده از استعمار و امپریالیسم غرب هواخواهان فراوانی دارد و این شعارها در پیچه ای به سوی آزادی ملتها به شمار می آید. نیز می دانیم که کشورها و دولت‌های امپریالیستی که بر سرزمینهایی از جهان اسلام چیره بودند و یا در آن سرزمینها نفوذ داشته یا دارند، بیش از هر کشور و دولت دیگری از تکاپوهای همسازگرایانه مسلمانان بیزاری جسته در بیم به سر برده و می برند، زیرا آزادی آن مسلمانان برابر با از دست رفتن سودگرایی و سوداگریهای امپریالیسم غرب می باشد. در هنگامی که امان الله خان از مصر دیدن می کرد، مصر در بند مواد پیمان چیره گرانه و یک سوئه ۱۳۰۰ خورشیدی/ ۱۹۲۲ با انگلیس سخت گرفتار بود و مردمش از حضور نظامی انگلیسیان در کشورشان و چیرگی آنان بر آبراه سوئز و دره نیل رنج می بردند.

چنین می نماید که امان الله شاه با به یاد داشتن همه این ویژگیها، در روز ۱۵ دی ماه ۱۳۰۶ / ۵ ژانویه ۱۹۲۸ یک گفتگوی مطبوعاتی در اسکندریه بر پا کرد، و بی آن که نامی از درازدستیهای انگلیس برآید، به همه مسلمانان هشدار داد که «دشمنان دیرینه اسلام برضد ملل معصوم اسلام تحریک می نمایند»، و بویژه از مردم مصر خواست که «از راه تعقل و تفکر عالی علمی خود دوست را از دشمن» باز شناسند و تکاپوگران «ضد اتفاق اسلامیه را از بلاد خود برانند.» آوردن بخشی از سخنان امان الله شاید در این جا چندان بیجا ننماید:

«دشمنان و بدخواهان عالم اسلام چون می خواهند اسلام همیشه ضعیف و ناتوان و متفرق باشد، برای آوردن مقاصد ناپاک خودشان مسایل مذهبی را به ذرائع گوناگون مورد اختلافات جماعات در اکثر بلاد مسلمین قرار می دهند، و این که بتوانند مردم خود را در لباس مذاهب اسلام در میان جماعات از پیش ببرند، اونتر طبقات مغلوب را تحریک می کنند، و کسانی را به نام شیخ و روحانی در نقاط و بلاد موقع می دهند و برای کثرت نفوذ و شهرت او هرگونه قوت و قدرت می رسانند و حتی اشخاص غیر اهل دین را به نام عالم اسلام در میان جوامع می فرستند... و هم دشمنان دیرینه اسلام را برضد ملل معصوم تحریک می نمایند. چون مملکت مصر از ممالک مشرقی علم و معرفت دنیای اسلام... [است]، خواهش کلی من به حیث یکی از پادشاهان با دیانت و خیرخواه تمام عوالم مسلمین این است که شما همیشه از راه تعقل و تفکر عالی علمی خود، دوست را از دشمن بشناسید و اختلافات را برمسایل جزئی و فرعی از بین ببرید و نگذارید که دشمنان دین مقدس اسلام و بدخواهان ابدی قوم عرب ذرائع خرابی شما را از جهات مختلف و

خاصاً تفرقه مذاهب و بلاد و اماکن فراهم کنند... اتفاق جوامع شما با یکدیگر و اتفاق کل ممالک اسلام باید با شما باشد... اهالی هر مذهب باید به طریقه خود سخت پابند باشند و ضعف را در طریقه خود راه ندهند. مبلغین ضداتفاق اسلامیه را از بلاد خود برانند تا در کاخ مضبوط و مستحکم اتحاد و اتفاق بلاد عربیه کمترین تزلزلی [راه ندهند. دشمنان] از راه نفاق و از راه تعصبات بی اساس که هیچ ربطی به مذاهب اسلامی نداشته... یک قوت را از دیگر قوت مجزا و منفصل می گردانند.» (۱۲۹)

در حقیقت، امان الله درین سخن، مردم مصر و همه مسلمانان جهان را که از آزادی به معنی استقلال برخوردار نبودند به همسازگری و تشکیل یک جبهه نیرومند در برابر بیگانگی انگلیسی و غیرانگلیسی - فرا می خواند تا برای دستیابی به آزادی تلاش کنند. چنین می نماید که این گونه سخنان امان الله خان در مصر بود که به «جوانان مصری» مانند جمال عبدالناصر، رئیس جمهوری پیشین مصر، به گفته خود وی «روح آزادی» بخشید و آنان را تحت تأثیر «خیالات آن قهرمان افغان» قرار داد. جمال عبدالناصر در آن هنگام نوجوانی ده ساله بوده است، ولی این نکته را خود وی در دیدار از افغانستان به سال ۱۳۳۴ خورشیدی/ ۱۹۵۵ یادآوری کرد. (۱۳۰)

### سخن از آزادی فردی به شیوه ای آشکار

آن چه تا کنون پیرامون شیوه برخورد افغانان با مسأله آزادی سخن رفت بیشتر در چارچوب استقلال از دخالت بیگانه و آزادی از یوغ استعمار غرب بوده است. از آن جایی که تکاپوهای استعماری در سراسر سده نوزدهم و نخستین دو دهه سده بیستم، افغانستان را از استقلال همه سویه بی بهره ساخته بود، سررشته داران امور و اندیشه گران دلبسته به استقلال و آزادی کشور کمتر فرصت می یافتند پیرامون مفهومهای فردی و مردمی آزادی سخن به میان آرند، و در نتیجه نوشته های برخی از اندیشه گران پیرامون آزادی بدین مفهوم بسیار ناروشن و اندک است. چنین می نماید که برای نخستین بار در روزگار امیر امان الله خان بود که از آزادی به مفهومی فراتر از استقلال مرز و بوم و رهایی از چیره گیری استعمار غرب به شیوه ای بسیار آشکار سخن رفت و بدان به گونه ای روشن مفهومی فردی و مردمی داده شد. امان الله خان همراه و همسوا با پیرامونیان روشن اندیش خود مانند پدرزنش، محمود طرزی، چندان نهاد که درین راه گامهایی بردارد. روز پس از گزینش او به امیری افغانستان - در ۲۴ فوریه

۱۹۱۹ (۱۳۳۷ قمری) - امیرامان الله خان خود به میان مردم کابل رفت و برای آنان سخن گفت، و درین سخنرانی بود که وی نه تنها «استقلال خارجی افغانستان»، که «آزادی فردی را در داخل کشور» نیز اعلام داشت.

وی درست پنج روز پس از آغاز امیری خود در ۲۸ فوریه ۱۹۱۹ (۱۳۳۷ قمری) - اعلامیه‌هایی پراکنده ساخت و با ملت خود پیمان بست که افغانستان «در داخل و خارج، کشور [ی] آزاد و مستقل باشد» و «کار اجباری و بیگاری» که با هیچ معیاری از آزادیهای انسانی سرسازگاری نداشت، در آن کشور از میان برود. آوردن بخشی از سخنان امیرامان الله خان شاید درین جا بیجا ننماید:

«من عهد بستم که بایستی دولت افغانستان مانند سایر قدرتهای مستقل جهان، در داخل و خارج کشور آزاد و مستقل باشد. ملت افغانستان در داخل کشور، آزادی کامل داشته و از هرگونه تجاوز و ظلمی محفوظ [است] و مردم فقط باید مطیع قانون باشند و بس. کار اجباری و بیگاری در تمام رشته‌ها ممنوع و ملغاست. حکومت ما در افغانستان اصلاحاتی خواهد نمود که ملت و مملکت ما بتوانند در بین ملل متمدن جهان جای مناسب مقام خود را حاصل نمایند. من در اجراء امور کشور مشورت را به حکم و مشاورم فی الامر، قرار خواهم داد.» (۱۳۱)

امان الله خان در راستای آزادی فردی و مردمی آموزشهایی نیز می داد و در جای جای خود را نماینده ملت افغان می خواند و می گفت که «ملت افغان اختیارات خود را به من سپرده» و «تنها من یک خدمتگارشان هستم که [در] صورت تصویب وکلایشان برای مصالح امورشان در مواقع اجرا گذاشته امر می دهم.» (۱۳۲) در همین پیوند می نماید که سراینده ای ایرانی به نام یحیی ریحان به گاه دیدار امان الله خان از ایران - خرداد ماه سال ۱۳۰۷ / ژوئن ۱۹۲۸ - افغانستان را «مأمن آزادگان» نامید، و فیضی کابلی هنگام بازگشت شاه افغان از سفر اروپا - تیرماه ۱۳۰۷ / ژوئن ۱۹۲۸ سرود:

«کار ما در عهد تورونق گرفت / ظلم رفت و عدل آمد در حساب.» (۱۳۳)

افزون بر اینها، می دانیم که برپایی حزب، راه را برای تکاپوهای سیاسی مردم و درگیری در مسائل اجتماعی و طرح خواستههای مردمی باز می کند و می تواند دریچه ای به سوی آزادیهای فردی بگشاید. چنین می نماید که امان الله با توجه بدین حقیقت، بدان باور شد که «برای پیشبرد امور مملکت» باید دست اندرکاران کشور و «سایر افراد با هم

هماهنگ» شوند و «یک فرقه متحد» بنیاد نهند، و در همین زمینه بود که گفت: «خواستم یک فرقه تشکیل دهم»، و نام آن را «فرقه استقلال و تجدد» گذارد. (۱۳۴) روشن است که نظام تک حزبی نمی تواند آزادیهای مردمی را بیسه کند، ولی برای کشوری مانند افغانستان آن روزگار که برای نخستین بار آزادیهای فردی و ملحوظ داشتن حقوق مردمی را به آزمایش می گذارد، گامی سودمند و استوار به شمار می آمده است.

### قانونی شدن آزادیهای فردی

امیرامان الله خان به همین گفتارها و اظهارخواسته‌ها در زمینه آزادیهای فردی بسنده نکرد. نخست آن که یک کابینه یا هیأت وزیران تشکیل داد که در آن وزیرانی روشن اندیش و آزادیگرا مانند محمود طرزی و عبدانهای خان داوی شرکت داشتند. (۱۳۵) افزون برین، در تاریخ دهم اسفند ماه ۱۳۰۱ / یکم مارس ۱۹۲۳ یک «لویه جرگه» (مجلس بزرگ) که از رسمهای دیرینه افغانان بوده و هست، تشکیل داد که در آن ۸۷۲ تن از «بزرگان و اعیان و وکلای افغانی» در سمت مشرفی شرکت و یک «نظامنامه اساسی» در ۷۳ ماده تصویب کردند. این «نظامنامه اساسی» که در تیرماه ۱۳۰۳ / ۱۹۲۴ در «لویه جرگه» پغمان نیز پذیرفته شد، به رغم نارساییها و کاستیهای فراوانش، اختیارات شاه را محدود ساخت و «آزادی شخصی»، «مصونیت مساکن» و «لغو اسارات» را به گونه ای روشن از حقوق مسلم مردم دانست. یکی از نویسندگان افغان ویژگیهای آن قانون را تا جایی که به مسئله آزادی مردم پیوند می یابد چنین می آورد:

«قانون اساسی ۱۳۰۱ شمسی [۱۹۲۳]... برخی از حقوق منی را... تثبیت کرده است. مثلاً تعهد پادشاه به پابندی حکام شریعت و نظامنامه اساسی و حفظ استقلال ملی و صداقت با ملت در ماده ۴ آن شرح شده و حقوق وی را ماده ۷ آن تحدید کرده است، درحالی که قبلاً پادشاه به طور مطلق العنان حکمرداری می کرد و مالک جان و مال رعایا محسوب می شد. ولی این قانون اساسی همان مطلقیت را از بین برد. از ماده ۸ تا ۲۴ حقوق عامه مردم افغانستان را شرح کرده که در آن حق مسوی تابعیت قرار داده [در نظر گرفته شده] و به قرار ماده ۱۰-۹... به آزادی شخصی و مصونیت حریت شخصیه و این که هیچ کس را نمی توان بدون امر شرع و قانون توقیف و مجازات کرد، [اعتراف گردیده است]. و نیز اعلان لغو اسارات از حقوقی است که دفعه اول به موجب آن قانون به مردم افغانستان داده شد. ورنه پیش از آن یک حصه مردم مظلوم افغانی اسیر و

غلام دیگران بودند و هر مأموری توانست بدون حکم شریعت و قانون، مردم را تحت حبس و مجازات بگیرد... در ماده ۱۱ آن، آزادی نشر مطبوعات و جراید را داده و ماده ۱۲ صنعت و زراعت و تجارت را حق مشروع مردم پنداشته. کذا: آزادی تدریس به موجب ماده ۱۴، و مساوات عمومی به موجب ماده ۱۶ و تساوی در مأموریتها به موجب ماده ۱۷ و حق مالکیت به ماده ۱۹ و حق مصونیت مساکن به ماده ۲۰ و العالی مصادره و بیگاری به ماده ۲۲ و رفع شکنجه و مجازات غیر شرعی و غیر قانونی به ماده ۲۴ آن قانون توثیق شده است.» (۱۳۶)

این قانون در پیوند با آزادیهای مردمی با ویژگیهایی دیگر نیز همراه بود. به گونه‌ای نمونه، برابر قانون، شهروندان هندو و یهودی ناگزیر از پرداخت جزیه و آویختن «علامات ممیزه»، یک فرد «ذمی» بر خویشتن بودند تا در همه جا نمایان باشند. (۱۳۷) افزون برین، دولت، هم قانون گذار و هم اجرا کننده آن بود و در نتیجه اصل تفکیک قوا که ضامن آزادی به شمار آمده یکسره زیر پا گذاشته می شد و از پادشاه یک دیکتاتور می ساخت. (۱۳۸) ولی نباید فراموش کرد که این نخستین بار بود که دولتی در افغانستان چنین حقوقی را برای مردم به رسمت می شناخت و آزادی را به مفهومی فردی و مردمی مورد توجه قرار می داد. همین گام کوچک به سود آزادی مردم در روند تاریخی آزادیگری در آن کشوری اثر نمود.

چند سال بعد نیز تلاشهایی چهره بست که برجسته‌های مردمی قانون اساسی افزود. چون در پهنه عمل، رئیس دولت، خود امان‌الله خان بود و او می توانست در همه امور کشور به گونه‌ای مستقیم دست داشته باشد، مردانی مانند عبدالرحمان خان کبریت در «نویه جرگه» (۱۳۰۷ خورشیدی/ ۱۹۲۸ در پغمان از او خرده گرفتند، و امیر را که از سال ۱۳۰۵ خورشیدی ۱۹۲۶ خود را رسماً شاه خوانده بود، «به مقام استبداد صغیر و نبودن صدر اعظم و کابینه مسوول و شورای ملی و قانون انتخابات متوجه ساختند و این اصلاحات را بشدت طالب شدند.» پیامد این گونه تکاپوها این بود که امان‌الله شاه قانون انتخابات ۱۳۰۷ خورشیدی/ ۱۹۲۸ را در برابر نمایندگان مردم در همان «نویه جرگه» مطرح و «حق انتخابات آزاد و تأسیس شورای ملی را به ملت اعطا کرد و در صدد تشکیل کابینه مسوول و انتخابات صدر اعظم و تأسیس شورای ملی برآمد.» (۱۳۹)

افزون برین کارها، رژیم امان‌الله شاه به یک رشته از نوآوریهای دیگر دست زد که برخی از آنها به روند آزادی و آزاداندیشی در افغانستان نیز کمک می کرد. به گزارش

افغانستان کالتی (سالنامه افغانستان) سال ۱۳۳۷ خورشیدی، در روزگار امیر حبیب‌الله خان تنها سه «جریده» در افغانستان چاپ و پخش می شده است، و حال آن که در همان سالنامه نام دست کم نوزده روزنامه بر شمرده شده که در روزگار امان‌الله شاه در دسترس مردم بوده است. (۱۴۰)

پدید آمدن یک «نظامنامه مطبوعات» به سال ۱۳۰۳ خورشیدی/ ۱۹۲۴ و انتشار روزنامه‌های ملی و مردمی به شیوه‌ای فراگیر را می توان یکی از برجسته‌ترین گامها در راه آشنایی مردم به آزادیهای فردی و مردمی به شمار آورد. پس از دستیابی امان‌الله بر فرمانروایی افغانستان روزنامه سراج الاخبار افغانیه جای خود را به امان افغان داد. افزون بر آن، روزنامه‌هایی دیگر مانند اتحاد مشرقی، طلوع افغان، بدر، اتحاد خان آباد، ستاره افغان، الغازی، افغان البلاغه، ارشاد النسوان و معرف معارف در شهرهایی مانند جلال آباد، قندهار، مزار شریف، کوهستان و کابل گام به پهنه هستی گذارد. به دنبال این روزنامه‌ها، در سال ۱۳۰۲ خورشیدی/ ۱۹۲۳ روزنامه دیگری به نام حقیقت در کابل بنیاد شد. در سال ۱۳۰۵ خورشیدی/ ۱۹۲۶ نخستین روزنامه ملی سراسری کشور به نام انیس نیز خودنمایی کرد. به نوشته قاسم رشتیا، این روزنامه بیش از هر روزنامه دیگر در راه آگاهی و بیداری توده‌های مردم افغان تکاپو کرد. در سال ۱۳۰۶ خورشیدی/ ۱۹۲۷ روزنامه امان افغان به صورت روزانه چاپ و پراکنده شد، و همزمان، چندین تن از روشن اندیشان افغان روزنامه‌های دیگر مانند نسم سحر و نوروز را که به ترتیب جنبه ادبی و اجتماعی داشت، چاپ می کردند. (۱۴۱)

### ستیز با آزادی و لغزشهای رژیم امان‌الله

تاریخ افغانستان رویدادی دیگر نیز آزمود که روند آزادیگری را دچار درنگهایی اندوهبهار ساخت. روشن است که همه منابع قدرت در افغانستان با امان‌الله شاه و باورها و اصلاحگرهای وی که نام «مشروطیت» بر آن نهاده بودند، همراه و همتا نبودند. از جمله، نخستین صدراعظم یا رئیس الوزرای وی، سردار عبدالقدوس خان، با مشروطیت سر ناسازگاری داشت و آن را یک فریبکاری از سوی انگلیسیان به شمار می آورد و می کوشید تا رهبران مذهبی را در برابر امان‌الله شاه برانگیزاند. چون امان‌الله به «آزادی فردی... در داخل کشور» رویکردی ویژه نشان داده بود، سردار عبدالقدوس خان نیز بویژه مفهوم آزادی فردی را نادیده انگاشته در سال ۱۳۳۹/ ۱۹۲۰ در شکایتنامه‌اش به شمس المشایخ مجددی و

برادرش نورالسایخ با واژه «آزادی» همان مفهوم استقلال از یوغ بیگانه را همراه ساخت و در بهترین حالت، آزادی افغانان را در گرو آزادی ملت‌های دیگر دانست. او در نامه‌اش نوشت: «رأی من این نیست که تنها به فکر آزادی خود باشیم، زیرا این آزادی را خدا به ما داده است»، و افزود که «هدف ما از خواستن آزادی باید شامل آزادی هندوها نیز باشد، و همچنان آزادی جمیع ملل جهان». ازین روی، عبدالقدوس خان بدان باور بود که مشروطیت که از آزادی فردی و حقوق مردم سخن می‌گفت باید سرنگون شود و «از طرف شرع انور، مشروطه طلبان... واجب القتال» اعلام کردند. (۱۴۲)

رژیم امان‌الله شاه همزمان، به یک رشته از نوآوریها و نوسازیهای دیگر نیز دست زد که برخی از محافل ناهمسود را سخت ناخشنود ساخت. دگرگونیهای که در زمینه مالیات‌بندی چهره‌بست بسیاری از مردم را از فشارهای مالیاتی رها ساخت. ولی از سوی دیگر،

«برخی از قوانین مثل نظامنامه جزای عمومی، محصول مواشی، خدمات عسکری و همچنان تأسیس مکاتب در ولایات و اطراف و اصرار بر داخل نمودن پسران در آن، مخالفت قشرهای صاحب امتیاز را برانگیخت. از جمله ملایان که وظیفه قضایا را در انحصار خود داشتند، وضع قانون جزا را به منزله تخطی بر حقوق و امتیازات خود شمرده به تبلیغ عبیه آن آغاز کردند. همچنان رؤسای قبایلی که در ادای مالیه از امتیازات و معافیت‌ها مستفید بودند، از وضع قوانینی که به امتیازات مذکور پایان می‌بخشید، آروده خاطر شدند و به مخالفت در برابر آن برخاستند (۱۴۳).

افزون برین، برخی دیگر از نوآوریهای امان‌الله شاه، بویژه آن چه راوی پس از سفر چند ماهه‌اش به کشورهای اروپایی به جامعه افغانستان معرفی کرد، با فرهنگ سنتی افغانان همخوانی نداشت. یکی از آن نوآوریها اعلان بی‌حجابی زنان بود. در روزگار امان‌الله جنبش آزادی زنان در گوشه و کنار خودنمایی می‌کرد. یک «جمعیت نسوان افغانستان» نیز بنیاد شد و زنی به نام عذراخانم به نمایندگی از سوی آن «جمعیت» به «نویه جرگه» سال ۱۳۰۷ خورشیدی/ ۱۹۲۸ پیشنهادهایی برای در نظر گرفتن حقوق و آزادیهایی برای زنان داد. عذراخانم نوشت که زنان افغان از رهگذر تکاپوهای امان‌الله خان «تا اندازه‌ای از خمودت و جمودت» درآمده و «نام ما پرده‌نشینها در قطار زنهای ملل زنده... دنیا متسلک» شده است. از این روی، «اکنون وظیفه وکلای ما توده نسوان است که با یک

شهامت اخلاقی و قوه تدبیر و منطق بسیار قوی از حقوق مشروعه مادفاع» کنند. (۱۴۴)

در آن روزگار، در کشورهای اسلامی این گونه برداشت وجود داشت که آزادی زنان با حجاب آنان سرناسازگاری دارد، و همواره «آزادی زنان» و «بی‌حجابی زنان» به عنوان دو عبارت مترادف به کار می‌رفته است. روشن است که تجربه روزگاران بعد نیک نشان داد که زن می‌تواند بی‌آن که بی‌حجاب شود، از آزادیهای برخوردار باشد و در تکاپوهای سیاسی، اجتماعی و مردمی درگیر گردد. درخواست «جمعیت نسوان افغانستان» برای به دست آوردن «حقوق مشروعه» خود درخواستی بس درست و خردگرایانه به شمار می‌آمده است، ولی همزمان با این چگونگیها، همسر و دیگر زنان خویشاوند شاه بی‌حجاب در میان مردم بیرون آمدند.

این نوآوری افغانان حتی رهبران مذهبی ایران را به خرده‌گیری واداشت و همین خرده‌گیری آنان بود که به نوشته برهان‌الدین گشککی، تاریخ‌نگار روزگار محمد نادرشاه افغان (پادشاهی: ۱۳۱۲-۱۳۰۸ خورشیدی/ ۳۳-۱۹۲۹)، مردم را «زیادتر متأثر» کرد. وی درین زمینه می‌آورد:

«وقتی که در جراید ایرانی خواندند که علما و مجتهدین ایران جمهوراً به حضور اعلیحضرت امان‌الله خان تنگ‌راماً و کتباً این مسئله را پیشنهاد کردند که نظریه مقررات اسلامی و عرف و عادات ملی نباید در موقع دخول موکبش به ایران منکّه ثریا و دیگر نسوان منسوبه فامیل شاه بی‌حجابانه درین خاک اسلامی داخل و جذبات مسلمین ایران را ازین فعل خود مشعل سازند، و شاه به آن اهمیت نداد، مردم زیادتر متأثر شدند.» (۱۴۵)

ملکه ثریا حتی پای را ازین چارچوب هم فراتر نهاد: وی در روز دوم اکتبر ۱۹۲۸ (۱۰ مهر ۱۳۰۷ خورشیدی) در «یک مجلس عام بُرُقع را از رویش به دور انداخت» و با این کار «رفع حجاب» را در افغانستان اعلام کرد و همین «حرکت دراماتیک» را گامی به سوی آزادی زنان به شمار آورد. امان‌الله شاه نیز در واپسین ماههای پادشاهی خود تغییر لباس سنتی مردم را به لباس اروپایی و «تعلیم یکجایی پسران و دختران» را بایسته ساخت. (۱۴۶)

روشن است که این گونه تکاپوها ستیز گروههای گوناگون را برانگیخت. سراینده‌ای به نام حاجی محمد اسماعیل متخلص به «گورک» از رژیم امان‌الله خرده گرفت و «جور دزد از یک طرف» و «جور عسس» را از سوی دیگر همزمان می‌دید و نوسازان و نوگرایان را

«استاد ابلیس» می خواند و «حاکم و قاضی» را دارای هیچ گونه «حق رأفت» نمی یافت. (۱۴۷) دشمنان امان الله شاه وی را «خیلی عیاش و بی پروا» می شمردند. او رهبران مذهبی را به زندان افکنده بود؛ از دیدگاه دشمنان پادشاه، این کار زائیده بیدادگری و دل نوابستگی او به کیش و آیین به شمار می آمد. آنان بردن «جوهرات خزینة افغانستان» را به پادشاه نسبت می دادند و ادعا می کردند که وی «تنخواههای گزاف» برای «مادر، مادر اندرها و برادرها و برادر زاده ها و عموها و عموزاده های» خود قرار داده بوده و از این رهگذر به کشور خیانت کرده است. (۱۴۸) شنواریان به رهبری محمدعلم خان و محمد افضل خان نیز اعلام کردند که «امان الله خان به دین و شریعت اسلامی بی احترامی می کند و قوانین آن مغایر اسلام است»، و وی را «واجب القتل» خواندند. (۱۴۹) ازین روی، آن چه را امان الله خان و سررشته داران دستگاه وی آزادی می خواندند، از دیدگاه این گونه ستیزه گران هرگز نمی توانست آزادی به شمار آید.

کسانی که با رژیم امان الله سرستیز داشتند، تکاپوهای خود را همواره گسترش می دادند تا جایی که به یاری سقازاده ای به نام حبیب الله کلکانی مشهور به «بچه سقا»، که پیشینه ای دراز در راهزنی داشت و در برابر دولت مرکزی شورش کرده بود، برخاستند و در آغازین ماه سال ۱۹۲۹ (دی ۱۳۰۸ خورشیدی) به کمک وی دولت امان الله را سرنگون ساختند و پادشاه افغانستان را به ایتالیا گریزاندند. برخی از اسناد مربوط به دولت انگلیس نشانگر آن است که انگلیسیان نیز در روند این تکاپوها بی تأثیر نبوده اند. (۱۵۰)

### ارزیابی آزادی در روزگار امان الله

آن چه روشن می نماید این است که رژیم امان الله یک رژیم آرمانی برای افغانان نبود و همزمان، رژیمی نبود که بتواند از دیدگاه آزادیهای مردمی و پذیرفته شده در جهان نو نمونه ای قابل پیروی برای همیشه باشد. درست است که امان الله اصل آزادی را در قوانین افغانستان گنجانید، ولی در پهنه عمل، مردم هنوز گرفتار بودند، و گهگاه کارهایی سخت خود کامگانه از سوی خود امان الله به چشم می خورد. نمونه ای روشن ازین گونه کارها به نقل از عبدالهادی خان داوی بدین سان گزارش شده است:

«در سنه ۱۳۰۳... [خورشیدی/۱۹۲۴] چون شورش قبایل سمت جنوبی به سرپرستی ملاعبده لنگ آغاز شد و بعد از تلفات و مساعی و مصارف کمربکن منطقی

گردید و شخص شاه حکم به اعدام ۵۴ تن از سرغته های اشرار به شمول ملاعبده و ملاعبده رشید داد (۴ جوزا ۱۳۰۴ ش.)، [۲۵ مه ۱۹۲۵]. داوی که وزیر تجارت و از مقربان دربار بود عرض کرد [که] بهتر است این گونه محکومان به اعدام محاکمه شده و به حکم قاضی کشته شوند. پادشاه با کمال خشم و غرور گفت: (مگر نمی دانی که من نواسه امیر عبدالرحمنم.)» (۱۵۱)

در این جا شاید یادآوری این جمله معترضه چندان بیجا ننماید که عبدالهادی خان داوی به گاه آوردن این سرگذشت، با آن عبدالهادی خان داوی که در سال ۱۳۳۷/۱۹۱۸ به کیفر سرودن شعر «بد نبود» یا به اتهام همکاری با عبدالرحمان لودی کبریت در تیراندازی به سوی امیرحبیب الله خان به بند کشیده شد، تفاوتی فراوان داشت. به گفته غبار، وی پس از گذراندن ۱۳ سال در زندان - از سال ۱۳۱۲ خورشیدی/۱۹۳۳ به بعد - کارش «از شباب به شب کشید»، (۱۵۲) و در روزگار محمد ظاهر شاه پایه ای والا یافت. وی در سال ۱۳۲۶ خورشیدی/۱۹۴۷ «سرمنشی» شاه شد و در سال ۱۳۲۸ خورشیدی/۱۹۴۹ به عنوان یک قرار نیرومند سیاسی در دست رژیم محمد ظاهر شاه قرار گرفت تا از شتاب گرفتن روند آزادیگری در مجلس شورای ملی بکاهد. (۱۵۳)

برگردیم به دنباله سخن: یکی از مردانی که در دستگاه امان الله شاه کار می کرد همان عبدالرحمان لودی کبریت بود که به دنبال تیراندازی به سوی امیرحبیب الله خان به زندان افتاده بود. وی پس از روی کار آمدن رژیم امان الله، از زندان آزاد و عهده دار مقامهایی گوناگون شد. (۱۵۴) او «رییس بلدیة قندهار» و یک چند «سرمنشی حضور» امان الله خان، و روزگاری هم مدیر گمرک کابل بود. همین عبدالرحمان، رژیم امان الله را پس از سرنگونی آن، نسبت به آزادی بیگانه خوانده است:

«اوضاع حکومت گذشته از ابتدا تا انتها یومیه مساعد بود برای وقوع یک انقلاب مدهش، و اگر ملت بیدار می بود، باید در همان شش ماه اول، این چنین حکومت مَحیل و متقلب را که نه بر قول او اعتبار بود و نه بر فعل او، نه وضع استبدادی داشت و نه مسلک آزادی [سرنگون می ساخت]. (۱۵۵)

این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که عبدالرحمان لودی به ادعای منابع رژیم محمد نادرشاه افغان، که پس از خاموش شدن شورش بچه سقا بر کشور افغانستان فرمان راند، «خاین ملک و ملت» به شمار آمده و به همین کیفر هم به سال ۱۳۰۹ خورشیدی/۱۹۳۰



کشته شد. ارزیابی او از آزادی در رژیم امان‌الله یک سند «زینکوگرافی» شده از «کتاب علل انقلاب افغانستان» یعنی شورش بچه سقا را تشکیل می‌داده که رژیم نادرشاه افغان در اندیشه فراهم سازی و چاپ آن بوده است تا از آن رهگذر اسنادی در محکومیت رژیم امانی که به ادعای امان‌الله از سوی نادرشاه غصب شده بوده در دسترس همگان قرار دهد. از سوی دیگر، امان‌الله شاه در اعلامیه ای که پس از سرنگونی خود پراکنده، نوشت که «چون عبدالرحمان طرفدار امان‌الله بود، نادرشاه او را به قتل رسانید» (۱۵۶) با توجه به این ویژگیها می‌توان به آسانی گمان برد که عبدالرحمان یاد شده سخنان خود را درباره «وضع استبدادی» و «مسئله آزادی» روزگار امان‌الله زیر فشار دستگاہی به قلم آورده که یک چند پس از آن او را به چوبه دار سپرد.

ولی به هر روی، می‌توان با اطمینان گفت که امان‌الله نخستین فرمانروا و حتی نخستین شهروند افغان بود که از آزادیهای فردی و مردمی به شیوه‌ای آشکار سخن به میان آورد و حتی برای نخستین بار اصل آزادی را قانونی ساخت. از رهگذر تکاپوهای وی و هم‌اندیشان و همکاران اندیشه‌گر او درین راستا بود که از آن پس مسأله آزادیهای فردی در نوشته‌های پارسی افغانستان جایی چشمگیر یافت. چنین می‌نماید که تکاپوهای ضد استعماری و پان‌اسلامی امان‌الله و پیوند دادن آنها با اصل آزادی دولتها و ملتها نیز از نمونه درسهای آگاهی دهنده و بیدارکننده برای افغانان نسلهای پس از او به شمار می‌آمده است. گفتنی است که امان‌الله خان پس از سرنگونی از تخت پادشاهیش با رژیم پیرامون برخوردار شدن مردم افغانستان از آزادی می‌اندیشیده است. نامه‌ای به تاریخ ۴ آبانماه ۱۳۲۷ خورشیدی/ ۱۹۴۸ با دستنوشته خود وی در دست است که نشان می‌دهد وی با محمد ظاهر شاه «بیعت» کرده و از او خواستار شده است که «در راه آزادی قوم افغان» و «دموکراسی اسلامی» گام بردارد. در بخشی ازین نامه چنین آمده است:

«امروز که بحران سیاسی و انقلابی و اقتصادی در عالم، خصوصاً در شرق جریان دارد، نمی‌خواهم که از دوری و جدایی من با اعلیحضرت شما بدخواهان و هنگامه‌طلبان استفاده کنند [و] وطن ما را که در راه تمدن و ترقی قدمها برمی‌دارد سنگ‌راه شوند... چون ملت افغان در زیر سایه شما به صلح و آرامی حیات می‌کنند، من هم یکی از آن ملت و از آن خون هستم. بنابراین، بیعت نامه هذا را به اعلیحضرت شما فرستادم و وعده می‌کنم که دوست وفادار شما خواهم بود. من هیچ آرزوی سلطنت ندارم... خداوند شما را به پادشاهی مستقیم بدارد تا در راه آزادی قوم افغان و حمایت استقلال آن و ناموس

افغانستان خدمات شایان انجام دهید، و ملت افغانستان را زیر امر الهی (و شاورهم فی الامر) و عدالت اسلام و دموکراسی اسلامی به... ترقی برسانید.» (۱۵۷)

شایسته نگرش است که استقلال افغانستان که به سال ۱۳۳۸/۱۹۱۹ اعلام شد و امان‌الله آن را آزادی نامید، از آن پس از سوی کسانی که تخت و تاج وی را ستانده بودند نیز به عنوان آغاز آزادی افغانستان به رسمیت شناخته شد. به گونه‌ای نمونه، برخی از نامه بردستان روزگار محمد ظاهرشاه بی‌آن که روی نام امان‌الله تکیه کنند، با اشاره به «سپهسالار» بودن محمدنادرشاه در هنگام اعلام استقلال، «سالگه استرداد آزادی» افغانستان را گرامی می‌داشتند. (۱۵۸) حتی در روزگاران کنونی که رژیم شاهی در افغانستان سرنگون شده و سالهاست که دولتهای جمهوری - مارکسیستی و غیرمارکسیستی - بر کشور چیره‌اند، امان‌الله شاه، بنیادگذار آزادی افغانستان به شمار می‌آید و «به مناسبت شصت و ششمین سالروز استرداد استقلال افغانستان» از تکاپوهای امان‌الله در راه آزادی به نیکی یاد می‌شود. (۱۵۹)

### آزادی بچه سقای

پس از سرنگونی امان‌الله خان، افغانستان دچار آشوب و آشفته سامانی شد. بچه سقا با کمک شماری از برجستگان افغان و با دستیاری چند تن از همکاران روزگار راهزنی خود بر اریکه قدرت تکیه زد و بر نهادها و بنیادهای کشور به مدت نه ماه - از دیماه ۱۳۰۷ تا آبانماه ۱۳۰۸ خورشیدی/ ژانویه تا اکتبر ۱۹۲۹ - لگام گذارد. نخست بر برنامه‌های نوسازی و نوگرایی امان‌الله شاه خط بطلان کشید و قوانین نوین از جمله قانون اساسی را از میان برداشت. (۱۶۰) بچه سقا در یک «فرمان پادشاهی» اعلام کرد که «مکاتب انگریزی [انگلیسی] و فرانسوی و جرمنی [آلمانی] را موقوف کردم، «افزون بر آن» حساب و هندسه انگریزی را که [امان‌الله شاه] رواج داده بود و «سنه قمری را که به شمسی تحویل داده بود، موقوف کردم». وی در همین فرمان به اعزام دانشجویان دختری که به گفته امان‌الله «برای تحصیل طبابت مخصوص زنان» به ترکیه رفته بودند تا «در وقت ضرورت، زنیهای مسلمان مجبور به علاج از طرف طبیب‌های مرد نباشند»، اشاره کرد، و با این که خود امان‌الله برای «ممانعت از سوء تفهیم و... تفرق کلمه ملت، آنها را» به افغانستان فراخوانده بود، (۱۶۱)

بچه سقا آن کا را «بدناموسی ملت» به شمار آورد و «آنها را خواسته دیگر فرستادن را قطعاً ممنوع» ساخت. (۱۶۲) سررشته داران حکومت بچه سقا در اعلامیه ای به امضای «هفتاد و چند نفر ملا و ملک و سرشناس» امان الله خان را «تکفیر و خلع کردند.» و روز ۱۵ ژانویه ۱۹۲۹ (۱۳۰۷ خورشیدی) خود بچه سقا که خواندن و نوشتن نمی دانست و ناچار بود با کمک حافظه سخن بگوید، در یک گردهمایی در کابل برنامه کار خود را این گونه اعلام کرد:

«من اوضاع بی دینی ولاتی گری حکومت سابق را دیده کمرب [به] خدمت دین بستم و شما را از کفر ولاتی گری نجات دادم. [در] آینده، من پول بیت المال را به تعمیر مدرسه ضایع نکرده به عسکر و ملا خواهم داد که دعا کنند. مالیات و عوارض بلدی و گمرگ نخواهم گرفت. شما رعیت منید؛ بروید و به خوشی بگذرانید.» (۱۶۳)

چون بچه سقا به نام کیش و آیین در برابر دولتی که متهم به بی دینی بود، شورش کرد، برخی از دلبستگان به کیش و آیین از او سخت هواخواهی کرده اند. یکی از نویسندگان افغان به نام دکتر حق شناس او را «جوان آزاده» خوانده و بر آن است که حتی در هنگامی که بچه سقا در آوارگی به سر می برده و ناچار از راهزنی بوده، دادگری و دادورزی را پاس می داشته و تنها یک سوم از پولهای دزدی را «به اعاشه و ابائت خود تخصیص می داد» و بقیه را به مصرف «لوازم جنگی» و «محتاجان و بیتوایان» می رسانده است. (۱۶۴)

یکی از افغانان همزمان بچه سقا و از دست اندرکاران و همکاران شورش وی، پای را ازین اندازه هم فراتر نهاده وی را «خادم دین رسول الله» خواند. او کسی جز خلیل الله خلیلی نبود. چون به گزارش برخی از تاریخگران، در آن هنگام یورش شورویها بر خاک افغانستان نیز چهره بست، از سوی ده ملای عرب و برخی دیگر از رهبران مذهبی برای دفاع از حکومت بچه سقا اعلان جهاد داده شد. خلیلی «موظف شد» که «اعلان جهاد را تسوید» کند و «افتخار بزرگ نصیب» خود سازد. ده ملای عرب گفت که «در جهاد دین و وطن، فرزندان حقیقی اسلام باید یا پیکرشان به خون خودشان گلگون باشد یا لبه شمشیرشان به خون دشمن.» خلیلی بدان باور بود که در روزگار فرمانروایی بچه سقا «از دولت آزادی برخوردار» شده و می خواسته که «روزی چند به آزادی» و «آرامی» به سرآرد. (۱۶۵)

روشن اندیشان: آزادی یعنی سرنگونی بچه سقا

همان گونه که پیداست، از دیدگاه این گونه خامه بردستان، آزادی به معنای سرنگونی

دولت امان الله خان به دست بچه سقا و بنیادگذاری نظامی از گونه نظام بچه سقا بود. از سوی دیگر، در همان روزگار، اندیشه گران و سرایندگانی دیگر می زیستند که آزادی را در رهایی از رژیم بچه سقا جستجو می کردند. یکی از جوانان تحصیل کرده افغان که در روزگار فرمانروایی بچه سقا به زندان افتاد محمد یعقوب خان کند کمشر تویچی بود که نه تنها رژیم بچه سقا را با هیچ مفهومی از آزادی در پیوند نمی انگاشت، که آن را با «ظلم و قساوت» همراه می دید. او ویژگیهای آن روزگار را بدین شیوه قلمی کرده است:

«راستی و درستی، وطن خواهی و نوع پروری کلمات متداوله ما است، ولی در عمل جز ترس و کینه، رنج و بدبختی حاصلی نداریم... علمای علام از عمل نیک محروم... [هستند]؛ پاسیان دزد است؛ قاضی راشی است؛ دولت هم دشمن جان ما است. فرهنگ کانون جهل و فساد گشته و عدلیه مرکز ظلم و قساوت. همه می دانیم و همه آهسته قضایا را صحبت می نماییم؛ با وجود آن، به متعالمان و ملانمایان احترام می گذاریم؛ از پاسیان می ترسیم؛ به قاضی التماس می کنیم؛ از دولت انتظار شفقت و مساعدت داریم و برای دفع ظلم به حکومت پناه می بریم. اما احترام ما به عالم نمایان، ترس ما از پولیس، التماس ما به قاضی، دادخواهی ما به حکومت و عدلیه همه ریاکاری و دروغ است.» (۱۶۶)

بدینسان، محمد یعقوب خان تویچی رژیم بچه سقا را با هرگونه آزادی، آزادگرایی و آزاد اندیشی یکسره بیگانه قلمداد کرده است. روشن اندیشی دیگر به نام کریم نزهی جلوه نیز در آن روزگار می زیست و همو بود که افغانستان بچه سقایی را ملامت از بیدادگری و خفقان و بدور از هرگونه آزادی و «حقوق بشری» به شمار می آورد. وی «حسرت آزادی» را همواره «در دل زار» خویش داشت و بدان باور بود که «ننگ دارد بشریت ز چنین کهنه رژیم» و آرزومند بود که «ازین ذلت و خواری همه آزاد» شوند. در همین راستا، نزهی جلوه «جوانان غیور» را به خیزش در برابر خود کامگی رژیم بچه سقا فرا می خواند و از آنان می خواست که «منشأ بیداد» را برهم زنند و «شاهد آزادی را» گلگونه ساخته زیور دهند:

«تاکی از جور و ستم شکوه و فریاد کنید؟  
دست ما دامنتان باد جوانان غیور  
صد هزاران چو منت آتش بیداد بسوخت  
فتنه انگیخته تبعیض نژادی در خلق  
سعی برهم زدن منشأ بیداد کنید  
که ازین ذلت و خواری همه آزاد کنید  
نشینید زپا دم بندم ارشاد کنید  
فکر آینده ملک خود و اولاد کنید

خانمان کرد تبه تا شود آباد خودش  
تا شود بر همگان امن و عدالت قایم  
ای جوانان ستم مرتجعان چند کشید؟  
نگ دارد بشریت ز چنین کهنه رژیم  
آشیان همه مرغان ز ستم آتش زد  
ندهند ارزش گاهی به حقوق بشری  
غازه سازید ز خون شاهد آزادی را  
سوخت ای هم نفسان آتش استبداد  
چشم امید به تو نسل جوان دوخته ام  
روزی آید که شود خلق به خلق حاکم و ما  
می برم درد دل زار حسرت آزادی را

### رژیم نادر: آزادی یعنی رهایی از شورش بچه سقا

همان گونه که پیش ازین اشارت رفت، روزگار فرمانروایی بچه سقا دیگر گاهی بیش نپایید. محمد نادرخان که در روزگار امیری پادشاهی امان الله دارای شغلهایی بلند پایه مانند وزارت جنگ یا وزیر مختاری افغانستان در فرانسه بود، بر نیروهای بچه سقا پیروز شده او را سرنگون ساخت و خود بر تخت پادشاهی افغانستان نشست. برخی از پژوهشهای تاریخی نشان می دهد که محمد نادرخان در روند ستیزش با بچه سقا از همکاری سررشته داران انگلیسی هندوستان برخوردار بوده و از همین روی، امور برون مرزی افغانستان را بار دیگر در پهنه عمل در دست انگلیسیان گذارد. (۱۶۸)

محمد نادرشاه برسر آن بود که به سان یک قهرمان بزرگی که شورش بچه سقا را خاموش کرده و آرامش را به کشور بازگردانیده است، در یادها و پندارهای همگانی زنده بماند. خامه بردستان هواخواه رژیم وی بویژه درین چارچوب داد سخن داده اند، و در حقیقت، از دیدگاه آنان مفهوم آزادی در همین پیوند درخور بررسی است. نمونه هایی روشن ازین شیوه برخورد، محتوای کتاب نادرافغان نوشته برهان الدین گشگی و کتاب تردید شایعات باطله شاه مخلوع نوشته محمد امین خوگبانی است. نمونه دیگر، اعلامیه ای است که در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۰۸/۱۰ دسامبر ۱۹۲۹ - کمتر از دو ماه پس از شاه شدن محمد نادرخان -

از سوی «فقیر تگاب» با عنوان «تبلیغ اوامر اسلامیانه و افکار خیراندیشانه فقیر تگاب به عموم اهالی افغانستان» در کابل پراکنده شد. نویسنده درین «افکار خیراندیشانه»، با استناد به آیه قرآن که می گوید: یاد اودا ناجعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق؛ ای داوود! تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم؛ در میان مردم بحق حکم کن» (سوره ۳۸، آیه ۲۶)، شاهان را «خلافت و نوائب ذات اقدس» خدا در روی زمین می خواند، و به استناد آیه دیگر قرآن، «واطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم؛ از خدا و پیامبر او و فرمانروایان خود اطاعت کنید» (سوره ۴، آیه ۵۹)، «اطاعت با برکت اُمرو شاهان اسلامیت پناهان» مانند محمد نادرشاه را «واجب» می داند. او سپس برین «لطیفه ارجمند و کبریت احمر دلپسند یعنی فراغت خاطر مرد و زن» افغانستان که از رهگذر تلاشهای «شاه علم فیض و لواء الاقبال، صدر اهل دیانت و محب الابرار» محمد نادرشاه به دست آمده تکیه می کند و آزادی از «هرج و مرج و حرب و نهب» بچه سقا را یک پیروزی بزرگ می انگارد:

«شکر ایزد را که ما را در زمان آخرین داد شاه عاقل و دانا محب صالحین  
کز طفیل همت علیای او شد برطرف هرج و مرج و حرب و نهب از ساکنان این زمین  
سارقان و رهنزان و ناهبان سمت ها از کمال همتش ترسان و لرزان در کمین.» (۱۶۹)

«فقیر تگاب» در سخنان خود «به صلاح آوردن فساق و مبتدعین و غداران» را با پند و اندرز یا «به حکومت محلی تسلیم» کردن آنان سخت بایسته می داند و «امن و رفاهیت عموم اهل اسلام» را به «تعقیب همین نظریه منوط» می شمارد، زیرا

«ما و شما به چشم سرخود در زمان غلبه حبیب الله [بچه سقا] دیدیم که از سبب سوء دیانت و خبث سلوک او خسران گوناگون و تباهیهای ... دینی و دنیوی پیدا شد، و درین عصر دیانت حصر نادری همه آن خرافات و مظالم مدفوع گردید.» (۱۷۰)

در حقیقت، آزادی از دیدگاه این نویسنده یکسره به معنی رهایی از شورش و «مظالم» بچه سقا و «سارقان و رهنزان» او و دستیابی «مرد و زن» به «فراغت خاطر» بوده است.

### محمد نادرشاه و مسأله «حریت و مساوات»

می دانیم که در روزگار امان الله شاه پیرامون آزادیهای مردمی و برابری همگان در برابر قانون به شیوه ای جدی سخن رفت و اصل آزادی در موادی از قانون اساسی جای گرفت.

هنگامی که محمد نادرخان، شاه شد چنان نهاد که به دنبال شعارهای رژیم بچه سقا، امان الله را بی دین و رژیم او را دشمن کیش و آیین بخواند و قانون اساسی او را دگرگون سازد و آن آزادیهای پیش بینی شده را از میان بردارد. چنین می نماید که وی در جایگاه و پایگاهی با این ویژگیها خود را از سخن گفتن پیرامون «حریت و مساوات» ناگزیر می دیند است. محمد نادرشاه در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۰۹/۹ سپتامبر ۱۹۳۰- به گاه گشایش «لویه جرگه»- سخنانی آورد که متن آن اکنون در دست است و نشان می دهد که نامبرده می کوشیده است خود را هواخواه آزادی و برابری بداند، ولی آن گونه آزادی و برابری که به برداشت وی ریشه در اسلام داشته است.

درین سخنرانی، محمد نادرشاه «طرزهای استبداد کارانه و جابرانه» حکومتهای اسلامی را مایه آن دانسته است که مسلمانان «امروز خاک فلاکتشان در عالم موجب زحمت و ذلتشان» بشود. وی «بهترین نمونه مساوات حقیقی در اسلام» را «ترتیب صفوف نماز» جماعت می داند که «در یک صف پادشاه و گدا به درگاه خالق خود ایستاده نماز را ادا می کنند». نادرشاه پیرامون آزادی نیز داد سخن می دهد و اصل رایزنی و رایجویی را که در جای جای قرآن بدان اشارت رفته می ستاید و بنیادهای «حریت و مساوات و... مشوره» پذیرفته شده در دمکراسیهای غربی را بر پایه آموزشهای اسلامی استوار می بیند. شاه درین زمینه چنین داد سخن می دهد:

«در دایره اسلامیت نه تفاوت رنگ و نه تفاوت جنس و منزلت باقی می ماند، آیا ازین بالاتر کدام اصول مساوات دیده شده که در هرگاه مشوره و مصالحت داشتند؟ تا وقتی که آن او صاف حمیه را مالک بودند، مالک و آقا بودند؛ وقتی که از آن اساسی که راز ترقی بود منحرف شدند، دیدند آن چه دیدند. دول متمدنه دنیای امروز بعد از تجارب بی اندازه همان اصول اسلام را بهترین راز ترقی دانسته اساس حکومت خودها را بر همان اصول که حریت و مساوات و اهمیت به مشوره جمهور است، نهاده اند. آیا قبل از اسلام کدام مثال حریت و مساوات موجود بود که تاریخ آن را نشان بدهد؟ نه!» (۱۷۱)

در پایان سخن، شاه نوید می دهد که «می خواهم شورای ملی که دوی... درد و کلید سعادت است، در افغانستان وجود داشته باشد و همه صفاتی را که شورای ملی در اسلام داشت، داشته باشد.» (۱۷۲) بدین سان، شاه خود را به بنیاد آزادی و آن چه به شیوه ای با مفهوم آزادی پیوند داشت، دل بسته خواند. با توجه به این که وی اصل آزادی را در دین اسلام

جستجو کرد، و خود وی نیز برابر آن چه «فقیر تگاب» با استناد به آیه های قرآنی آورده یکی از «خلائف و نواب ذات اقدس» پروردگار به شمار می آمده، نتیجه منطقی چنین می شد که هر شهروند افغان که پای را از پهنه خواسته های پادشاهش فراتر می نهاد، نه تنها اصل «آزادی» را زیر پا می گذارد که برضد دستورهای قرآنی برخاسته بود.

چنین می نماید که محمد نادرشاه با داشتن پشتوانه مشروعیتی در چارچوب استدلالهای «فقیر تگاب» و با آن گونه سخن پردازی خود پیرامون آزادی و برابری در «لویه جرگه» سال ۱۳۰۹ خورشیدی/ ۱۹۳۰ توانست در درازای پادشاهی چهارساله اش رشته های روزگار امان الله شاه را در زمینه های گوناگون نوسازی و نوگرایی و آزادی خواهی پنبه کند. وی افزون بر کشتن یا زندانی ساختن هواخواهان آزادی، با انتشار اعلامیه «خط مشی دولت»، قانون اساسی سال ۱۳۰۳ خورشیدی/ ۱۹۲۴ را کنار گذاشت و سپس با کمک همان «لویه جرگه»، به سال ۱۳۱۰ خورشیدی/ ۱۹۳۱ قانون اساسی نوینی به نام «اصول اساسی دولت علیه افغانستان» اعلام کرد. ماده ۱۳ قانون پیشین که «به مردم حق شکایات را در مقابل ظلم فرداً و اجتماعاً داده بود و می توانستند اجتماع کنند»، یکسره از میان رفت و قانون نوین «در باره جواز اجتماع و حزب خاموش ماند.» (۱۷۳) این نکته نیز نباید نا گفته بماند که در قانون اساسی ساخته و پرداخته روزگار محمد نادرشاه از پرداختن جزیه و آویختن (علامات ممیزه) از سوی «ذمی» ها سخنی به میان نیامد. (۱۷۴)

محمد نادرشاه در سال ۱۳۰۹ خورشیدی/ ۱۹۳۰ یک «مؤسسه عالی مجلس شورای محترم ملی» و یک «مجلس اعیان» بنیاد کرد و چنان نهاد که نمایندگان مجلس از شهرها انتخاب شوند، (۱۷۵) ولی «صلاحیت مجلس را در وضع قانون به عدم مخالفت با سیاست دولت مقتصد می ساخت که در واقع، شورای ملی را به درجه مجلس مشوره تنزل می داد.» در حقیقت، وی اصولاً با آزادی و آزادیگری سرسازگاری نداشت، تاجایی که برنامه های درسی دوره امان الله شاه را دگرگون کرد و «مضامین تشویق کننده آزادی خواهی» را از کتابهای درسی زدود. (۱۷۶)

این گونه برخورد محمد نادرشاه با مسائل مربوط به آزادی با سخنان عبدالرحی حبیبی درباره وی چندان بی پیوند نمی نماید:

«نادرخان و برادران او یک فتنه جدیدی را هم در افغانستان چاق نمودند که عبارت

است از تکفیر متجددین به ذریعه ملایان... تنخواه خور حکومت. چون نادرخان از آزادی

عقاید سیاسی می‌توسید و آن را برای حیات حکومت شخصی و دیکتاتوری خاندانی خود زهر هلاهل می‌انگاشت... همواره برخی از ملانمایان... را تحریک می‌نمود تا برخلاف جوانان و آزادی خواهان در مجامع نطقهایی نموده و آنها را کافر و بی‌دین و ملمون بخوانند، و آزادی عقاید سیاسی را خفه نمایند. گویا نادرخان عین سیاست تفرقه انداز استعمار یون را... برسر ملت خود تطبیق کرد.» (۱۷۷)

### استبداد دراز پای محمد ظاهر شاه

پس از کشته شدن محمد نادرشاه در ۱۶ آبانماه ۱۳۱۲/۷ نوامبر ۱۹۳۳، شاه محمودخان برادرشاه به عنوان «وزیر امور حرب» در همان روز یک «ابلاغیه رسمیه» انتشار داد و «برحسب امر شریعت غزاه»، او به همراه «تمامی مشایخ کرام و علمای اعلام و وزرا و مأمورین و عساکر و رعایای مرکز کابل»، پادشاهی فرزند نادر محمدظاهر شاه را اعلام داشت. (۱۷۸) این پادشاه به مدت چهل سال- تا سال ۱۳۵۲ خورشیدی/ ۱۹۷۳- شاه افغانستان بود. کارشناسان تاریخ افغانستان، روزگار پادشاهی محمدظاهر شاه را به دو دوره یا دو مرحله بخش کرده اند، بخش نخست آن سی سال- از ۱۳۱۲ تا ۱۳۴۲ خورشیدی (۱۹۳۳-۶۳)- به درازا کشید و در همان روزگار بود که سه تن از خویشاوندان شاه، یکی پس از دیگری به عنوان صدراعظم به شیوه‌هایی سخت خود کامگانه بر سرنوشته مردم افغانستان لگام زدند. محمد هاشم خان عموی شاه که از روزگار پادشاهی محمد نادرشاه- از ۱۳۰۸ خورشیدی/ ۱۹۲۹- به صدر اعظمی رسیده بود، تا سال ۱۳۲۵ خورشیدی/ ۱۹۴۶- به حکومت خود ادامه داد و در درازای هفده سال چیره گری، زندانها را از زندانیان سیاسی پر کرد.

در آن سالها، در روند اداره کشور گرایش به فاشیسم هیتلری نیز به گونه‌ای چشمگیر خودنمایی کرد، بدین سان که برخی از سررشته داران کشور، برتری جویی تژادی و دیکتاتوری فردی و همکاری با سرمایه داران را در خور جامعه افغانستان دانستند. در همین راستا بود که در سال ۱۳۱۵ خورشیدی/ ۱۳۳۶ فیض محمدخان وزیر امور خارجه افغانستان با هیتلر دیدار کرده و به وی گفت: «افغانستان آرزومند است تا از آلمان که آن را برادر بزرگتر و پیشرفته تر آرین خود می‌شمارد کمک حاصل کند.» حتی انجمن تاریخ افغانستان «کار تدوین تاریخ افغانستان را به پیروی از نظریه ناسیونالیسم نژادی روی دست گرفت.» (۱۷۹)

پس از محمد هاشم خان، برادر وی و عموی دیگر شاه به نام شاه محمودخان به مدت هفت سال- ۳۲-۱۳۲۵ خورشیدی/ ۱۹۴۶-۵۳- صدر اعظمی کرد. شاه محمود خان در واکنش در برابر خود کامگی گسترده و ژرف صدراعظم پیشین، آزادیهای کمی را تحمل کرد، بدین سان که زندانیان سیاسی که بیشترشان بی محاکمه به زندان افتاده بودند، آزاد شدند. در سال ۱۳۲۶ خورشیدی/ ۱۹۴۷ قانون نویینی که آزادی رأی دهندگان را تا میزان فراوانی تضمین می‌کرد، درباره انتخابات شهرداریها به تصویب رسید و مردم و گروهها توانستند به تکاپوهای سیاسی و انتخاباتی تا اندازه‌ای دست زنند. (۱۸۰) ولی هنگامی که نوبت صدراعظمی به سردار محمد داوودخان عموزاده محمدظاهر شاه رسید، بار دیگر آزادیهای مردمی به مدت ده سال دیگر (۱۳۳۲-۴۲ خورشیدی/ ۶۳-۱۹۵۳) یکسره از میان رفت.

همزمان، رژیم خودکامه در زمینه اقتصادی به کمکها و وامهای خارجی وابستگی فراوان داشت، و از رهگذر سرمایه گذاری خارجی، کشاورزی و صنعت تا اندازه‌ای گسترش یافت تاجایی که «قشر متوسط در جامعه افزایش یافته تعداد، از چند هزار نفر محدود تا به حدود صد هزار بالا رفت.» (۱۸۱) روشن است که همین چگونگی، خود پدید آورنده نیاز بیشتر به آزادیهایی است که معمولاً طبقه میانه برای پاسداری از سودگری و سوداگری و پایدار نگاهداشتن هستی خود از آنها پشتیبانی و در راهش ستیز می‌کند. پول و سرمایه در دست شماری کم از سررشته داران امور کشور بود. در سال ۱۳۱۴ خورشیدی/ ۱۹۳۵ شرکتی به نام «کابل شاهی» بنیاد یافت که در آن، بیست تا سی تن سودبر عمده بودند. درین شرکت، قانونگذار و اجراکننده قانون، هر دو به عنوان سوداگر شریک بودند. خود وزیر اقتصاد ملی یکی از سرمایه داران و سوداگران بود و به سود خود داری می‌اندوخت.

سوداگران به همدستی همین شرکت و با هم بهره ساختن افراد خاندان پادشاهی بدون تصویب مجلس شورای ملی انحصار قند و شکر و نفت را در دست گرفتند. آمار نشان می‌دهد که ۹۵ درصد سود آن شرکت به خانواده شاه و سوداگران همدستان اختصاص داشت. به گزارش اتاق بازرگانی افغانستان به سال ۱۳۲۸ خورشیدی/ ۱۹۴۹، چهل و نه شرکت و ۱۴۶۷ تن سوداگر وجود داشت که ده تن از آنان درجه یک و بیست و پنج تن درجه دو و هیجده تن درجه سه بودند و بقیه آنان که شمارشان به ۱۴۱۲ تن می‌رسید، درجه‌های پایین را تشکیل می‌دادند. (۱۸۲) یکی از نویسندگان افغان می‌نویسد که از خواسته‌های

بنیادی صدر اعظم محمد هاشم خان گودآوری و انباشت دارایی بود تا جایی که «در پایان دورهٔ صدارت او میزان داراییش در داخل افغانستان از ضیاع و عقار به صدها میلیون افغانی بالغ شد.» و همزمان، «مبالغ هنگفت دیگر را که اندازهٔ آن هرگز معلوم نشده است، در کشورهای خارجی ذخیره کرده بود.» (۱۸۳)

### «بزرگترین آزادیها» و «آزادی مذموم»

در واکنش در برابر این دگرگونیها بود که خامه بردستان و روشن اندیشان افغانستان چه در درون و چه در بیرون مرزهای افغانستان به شیوه‌های ویژهٔ خود پیرامون مفهوم آزادی سخن آوردند. همان گونه که در بخش پیشین همین پژوهش آوردیم، هنگامی که روزگار هفده سالهٔ صدر اعظمی محمد هاشم خان پایان پذیرفت، روند خود کامگی نیز چرخشی نوین یافت و از آن رهگذر آزادیهای سیاسی بسیار محدودی رفته رفته رخ نمود. درست در همان سالها انجمن دائرة المعارف افغانستان با رهنمودهای محمد ظاهر شاه به عنوان «ریاست اعلیٰ انجمن علمی دائرة المعارف» و همکاریهای صدراعظم، شاه محمود خان به عنوان «دومین رئیس افتخاری انجمن علمی دائرة المعارف» دست به انتشار آریانا دائرة المعارف زد که گامی چشمگیر در راه گسترش فرهنگ در افغانستان به شمار می‌آمد.

با آن که رژیمهای خودکامه از واژهٔ آزادی سخت بیم دارند، و رژیم محمد ظاهر شاه نمی‌توانست ازین اصل کلی یکسره جدا باشد، یک نویسندهٔ افغان - محمد قدیر تره‌کی - که شاید تحت تأثیر آزادیهای زودگذری که در آن سالها از سوی صدراعظم، شاه محمودخان به مردم افغانستان داده شد، قرار گرفته بود، مقابلهٔ مربوط به آزادی آن دائرة المعارف را نوشت. روشن است که سخن نامبرده بیشتر جنبهٔ کلی و توصیفی دارد و نویسنده می‌کوشد مفهوم آزادی را به گونه‌ای بنیادی از دیدگاه اندیشه گران باختزر زمین و در پیوند با جامعه‌های اروپایی مورد ارزیابی قرار دهد. با این همه، نویسندهٔ مقاله به خوبی نشان می‌دهد که وی به آزادیهای فردی و مردمی ارجحی فراوان می‌گذارد.

تره‌کی با اشاره به «بیانیهٔ حقوق بشر و شهروند» که به سال ۱۷۸۹/۱۲۰۴ در فرانسه پراکنده شد و آزادی را «عبارت از اجرای عمل خیر» می‌داند که «بدون تولید ضرر به دیگری به عمل آید»، نتیجه می‌گیرد که هرکس حق دارد استعدادهای خود را به شیوهٔ دلخواه خویش «مورد عمل قرار بدهد»، و می‌افزاید که «این آزادی حدودی دارد و تجاوز از حدود آن ضرر

است به دیگران و کیفیت ضرر را هم قانون تعیین می‌کند.» سپس وی «آزادیهای حقوقی» را به چند بخش می‌کند، مانند «حقوق رفت و آمد، گشت و گذار نمودن، حریت در تأسیس خاندان و فامیل، آزادی در تملک، حریت مقابله، حریت کار و وظیفه.» وی آزادی مذهبی، آزادی اندیشه و وجدان، آزادی «تشکیل جماعات و احزاب سیاسی» را نیز از حقوق مردم به شمار می‌آورد.

سپس، نویسندهٔ مقاله «آزادی» از آزادیهای سیاسی سخن به میان می‌آورد و آن را دوگونه می‌داند؛ یکی آزادی در «مناسبات حکومت با افراد تبعهٔ خودش» و دیگری آزادی در «مناسبات آن حکومت با حکومت دیگر» که همانا به معنی برخورداری از استقلال درون مرزی و برون مرزی می‌باشد. ولی محمد قدیر تره‌کی بویژه به آزادی سیاسی فردی، و این که افراد باید «در ادارهٔ مملکت سهمی» داشته باشند، رویکردی ویژه نشان می‌دهد و آن را «مهمترین و بزرگترین آزادیها» به شمار می‌آورد، و آزادیهای داده شده از سوی دولت را از آزادیهایی که خود مردم بحق خواهان آنها هستند، جدا می‌کند، این است سخنان او درین زمینه:

«آزادی سیاسی مهمترین و بزرگترین آزادیهای دیگر می‌باشد... چه آزادیهای دیگر مانند آزادیهای حقوقی، ملکی و اقتصادی در مونا ریشیا [رژیمهای پادشاهی] و اتوکراسیها [رژیمهای تک حاکمی و خودکامه] هم دیده می‌شود، زیرا یک حکمدار هشیار و یک اتوکرات منور به مردم بسا آزادیها می‌دهد تا مردم از آنها خوشنود باشند. آنها امنیت شخص و ملک را تأسیس و ایجاد می‌نمایند و نظم اداری را تأمین می‌کنند ولی هیچ حاضر نمی‌شوند به مردم آزادی سیاسی داده شود و آنها را در ادارهٔ مملکت سهمی بدهند. پس معلوم می‌شود که در حکومت مستبد، آزادی سیاسی وجود ندارد، چون که پرنسپ و اصول، درین قبیل حکومت آرزوی مردم نه، بلکه آرزوی حکومت می‌باشد. حکومت مذکور از مردم آرزوشان را نمی‌پرسد زیرا لزوم به پرسیدن نمی‌داند، چون که او یقین داشته باشد که خواهش و آرزوی او زیاد تر از خواهش افراد ملت به خیرمت می‌باشد.» (۱۸۴)

درین مقاله، تره‌کی مفهوم آزادیهای مردمی را بخوبی بیان می‌کند، ولی نمی‌کوشد تا در همان چارچوب سخن خود، به جامعهٔ افغانستان اشارتی کند و خویشاوندی یا بیگانگی رژیم حاکم بر آن کشور را با بنیادهای آزادی مورد بحث خویش نشان دهد. روشن است که

او نمی توانست در شرایط ویژه آن روزگار چنان کند، و چنین می نماید که همین ویژگی مقاله مایه آن شد که سخنان تره کی درباره آزادی خودنمایی کند. با این همه، نامبرده به گونه ای نامستقیم نظام خودکامه حاکم بر افغانستان را دور از اصول پذیرفته شده آزادی به شمار آورد.

تره کی سخن خود را پیرامون آزادی در چارچوب ارزشهای غرب محدود می سازد، ولی نویسنده ای دیگر - عبدالقدیر شهاب - رشته سخن را به مسأله آزادی «از دیدگاه شریعت» اسلام گسترش می دهد. وی آزادی را به دوگونه بخش می کند، یکی آزادی در پیوند با خدا و دیگری آزادی در پیوند با مردم: «انسان در عالم کائنات یک علاقه باخلاق دارد و دیگر رابطه با مخلوق.» آدمی در پیوندش با خدا «حق هیچ گونه آزادی نداشته» برابر آیه قرآن «نیافریده ام جن و انس را مگر برای عبادت» (۱۸۵) وظیفه ای «بجز عبودیت و غلامی حضرت خالق» ندارد و آزادی انسانها «درین حصه جز عصیان و نافرمانی دیگر مفهومی ندارد.» ولی تا آن جا که مسأله آزادی به رابطه میان انسانها پیوند می یابد، باید گفت که «شریعت اسلامی افراد بشر را جزااصل قرارداده آزادی را در آنها یک امر فطری می شمارد.»

عبدالقدیر شهاب حکم اسلام را با حکم «عقل سلیم» همسان دانسته نتیجه می گیرد که آزادیهایی که با اسلام و عقل سلیم سرناسازگاری داشته باشد یک «آزادی مذموم» به شمار می آید و نه تنها «آن را نباید آزادی شمرد»، که «آن را عصیان و طغیان از قانون اسلام باید محسوب کرد.» (۱۸۶) همان گونه که پیداست، این نویسنده نیز رشته سخن خویش را به ویژگیهای موجود در کشور افغانستان پیوند نمی دهد. رژیم می که خود را نماینده اسلام می دانسته و پادشاه آن «المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه» لقب داشته (۱۸۷) می توانست از سخن عبدالقدیر شهاب به سود خویش نتیجه گیری کند، بدین سان که هرگونه آزادی سیاسی که با خواسته های رژیم محمد ظاهر شاه برخورد داشته باشد خودبخود «آزادی مذموم» و ناسازگار با «عقل سلیم» و «عصیان و طغیان از قانون اسلام» به شمار می آید.

### آزادی «براساس جمهوریت»

به هر روی، آن چه در روزگار صدراعظمی شاه محمود خان در افغانستان می گذشته از دیدگاه روشن اندیشان آزادی خواه چیزی جز «اسارت، استبداد، ذلت حکومت شخصی»

نبوده و آنان خواستار آزادی به معنی «سعادت اجتماعی و وحدت ملی و ترقیات عصری» بودند. عبدالحی حبیبی (پریشان)، «رییس آکادیمی افغان و فاکولته ادبیات و عضو وزارت معارف و معاون ریاست مطبوعات» و نماینده دوره هفتم مجلس شورای ملی افغانستان از قندهار (به سال ۱۳۲۸ خورشیدی/ ۱۹۴۹)، کشور خود را پایگاهی برای آزادی و آزادی خواهی نیافت، و از همین روی به سال ۱۳۲۹ خورشیدی/ ۱۹۵۰ به پیشاور پاکستان کوچید. (۱۸۸) او به سال ۱۳۳۰ خورشیدی/ ۱۹۵۱ «حزب سیاسی آزاد افغانستان» را در آن جا بنیاد گذارد و خود «رییس موقتی» آن شد، و روزنامه ای نیز به نام آزاد افغانستان به عنوان ارگان حزب خود انتشار داد.

عبدالحی حبیبی و هم اندیشان وی در شماره یکم روزنامه یاد شده خواستار انقلابی شدند که برای مردم آزادیهای نوین سیاسی و اجتماعی به ارمغان آورد:

«بلی، انقلابی، گردش، جنبشی که اوضاع کشور را دگرگون سازد مطلوب و هدف ما است. انقلابی می خواهیم و تحولی را مرحبا می گوئیم که ملت افغانستان را از اسارت استبداد، ذلت حکومت شخصی برهاند و به معراج آزادی و سعادت اجتماعی و وحدت ملی و ترقیات عصری برساند. می خواهیم مملکت عزیز ما افغانستان از سر پنجه قهار خاندان ظالم و مستبد یحیی خیل [رژیم محمد ظاهر شاه] و حکومت خاندان فعال مایه شان نجات یابد. می خواهیم تباهاکاران و ظالمان را به کیفر کردارشان برسانیم. می خواهیم برشالوده اسلامیت، عدالت، دیموکراسی و مصالح ملی و انسانی خود حکومت ملی افغانی را در وطن بنیاد گذاریم و از روح نیاکان آزادی منش و نیکوکار خود یآوری طلبیم و به قوت حق و افغانیت اتکا کنیم.» (۱۸۹)

در همان شماره روزنامه، «مرامنامه حزب آزاد افغانستان» آمده و در آن، «حفظ استقلال و تمامیت خاک افغانستان»، تلاش در راه «تأسیس یک حکومت آزاد ملی نماینده عوام براساس جمهوریت اسلامی»، «تأمین آزادی و حقوق بشری از قبیل آزادی گفتار و قلم و احزاب و آزادی مشاغل و غیره» خواستهای بنیادی حزب قلمداد شده است. در آن مرامنامه نیز آمده است:

«حاکمیت حق ملت است و هیچ کس را حق مالکیت بر ملت بدون خواهش ملت نیست؛ بنابراین، آزادی خواهان افغان الفای رژیم مستبد حائلیه را بر حسب مناشیر ملل متحد اعلان می کنند و حکومت شخصی و خاندانی کنونی را در افغانستان غیرقانونی

می‌شناسند که بایستی به حکومت مشروطه آزاد نماینده ملت براساس دساتیر اسلامی و حقوقی تبدیل گردد.» (۱۹۰)

همان گونه که پیداست، حبیبی و حزب اودرین مرامنامه خواهان سرنگونی نظام شاهی و برپایی یک «جمهوریت اسلامی» می‌باشند و برسر آنند که در پرتو چنان دگرگونی گسترده‌ای به آزادی دست یابند. از میان دیگر اندیشه گران و خامه بردستان افغان که به نام، می‌شناسیم و در همان روزگاران خواهان سرنگونی رژیم پادشاهی و بنیاد گذاری نظام جمهوری در افغانستان بودند و آزادی را در آن گونه از دگرگونیها جستجو می‌کردند، یکی هم عاطفی افغانی است. وی می‌خواست «دشمن جمهوریت را ریشه کن» و «نقشه کابل شهی را بی اثر» و «سرتاسر وطن را از وجود غاصبان» پاک و «کاخ استبداد» و «عامل ظلم و ستم» را یکسره «زیر و زبر» سازد و ازین رهگذر، آزادی را به مردم کشورش ارزانی بخشد:

«باز بشنو قصه خون جگر خواهیم کرد  
دشمن جمهوریت را ریشه کن خواهیم ساخت  
پاک سرتاسر وطن را از وجود غاصبان  
گر ستمگر بر سر ما بیشتر آرد فشار  
گر ملوکیت به بی رحمی کنند تیری رها  
تا اثر در خون ما از غیرت و مردانگی است  
غم مخور چون ناخدای کشتی افغان خداست  
ریخت ظالم سالها خون جگر در جام ما  
ما کنون در جام او خون جگر خواهیم کرد.» (۱۹۱)

سراینده‌ای دیگر از همزمانان عاطفی افغانی به نام خاوری نیز در همین چارچوب سخن آورده «شکوه و عظمت شاهان» را «فسانه» می‌خواند و بدان باور است که بی بهره ماندن افغانان از «نعمت جمهوریت» مایه آن شده است که «حقوق ملت افغان» از میان برود. این شاعر وابسته به قوم هزاره برای آزادی ملت افغان از «کلاه و قصر شهی» پیشنهاد یک «انقلاب» می‌کند، «وگرنه هر چه زینم داد می‌شود بی سود»:

«طلوع مهر ترقی زرخ نقاب گشود  
شکوه و عظمت شاهان فسانه است امروز  
نظام کهنه گیتی به هر زمین فرسود  
گذشته نوبت ایشان نماند هر چه که بود

برادران وطن تابه کی به خواب گران  
چرا ز نعمت جمهوریت همه محروم؟  
وطن جهنم دنیا ز جور حبیبی خیل [ظاهرشاه]  
کنم چه ناز به این تاجدار ملت خود؟  
فکنده دور چه مارا زمینزل مقصود؟  
حقوق ملت افغان چرا شود مفقود؟  
سکون و صبر ز زلهای مردو زن بر بود  
چرا فروخت وطن را به دست اهل هنود؟» (۱۹۲)  
عاطفی افغانی و خاوری و دیگر هم اندیشان آنان در هنگامی آزادی را در نظام جمهوری جستجو می‌کردند که تاریخ افغانستان هنوز کودتای خودکامه نامدار افغان سردار محمد داوود و برقراری نظام جمهوری او را در آن کشور به سال ۱۳۵۲ خورشیدی/۱۹۷۳ و ادامه یافتن جمهوریکری زیر فرمانروایی کمونیستها و مارکسیستها را نیازموده بود. روشن است که آن شاعران، آن بهشت آزادی را که در اندیشه داشتند، نمی‌توانستند در نظامهای نوینی که پس از سرنگونی رژیم محمد ظاهرشاه در افغانستان برپا شد، بیابند.

#### آزادی در سایه «دیموکراسی شاه»

چنین می‌نماید که عبدالحی حبیبی در باور خویش نسبت به مسأله جمهوریکری چندان جدی نبوده است، زیرا سه هفته پس از چاپ و پخش «مرامنامه حزب آزاد افغانستان» - به تاریخ ۲۲ دیماه ۱۳۳۰/۱۲ ژانویه ۱۹۵۲ - در مقاله‌ای دیگر به روشنی یادآور شد که مردم افغانستان خواهان یک دموکراسی پادشاهی «مانند انگلستان یا ایران» بوده‌اند. و چنین می‌نماید که حبیبی درین سخن، ایران روزگارد کتر محمد مصدق (حکومت: ۳۲-۱۳۳۰ خورشیدی/۵۳-۱۹۵۱) را در دیده داشته، زیرا وی در همان روزگار، خامه بردست داشته و دولت دکتر مصدق را دولتی آزادی خواه می‌خوانده است. (۱۹۳) به هر روی، حبیبی در زمینه سودمندی پایدار ماندن نظام شاهی چنین می‌افزاید:

«حالا ما به پیشگاه این جوان محصور و مظنوم [محمد ظاهرشاه] دوراه می‌گذاریم:  
۱- قبول خواهشهای ملی و تأسیس حکومت ملی و بقا و دوام شاهی خود وی با سعادت و خوشی ملت و نجات مملکت از تباهی و اغتشاش و خونریزی... ۲- عدم قبول خواهشهای ملی و دوام استبداد موجوده و تباهی او و اولاد و حواشی و درباریان، با بدنامی تاریخی و... نفرت و انزجار ملی...» (۱۹۴)

حبیبی همین اندیشه را به شیوه‌ای دیگر حدود دو سال پس از آن باز به نقد کشید و امکان بهره‌مند بودن از آزادی را در نظام پادشاهی مورد بررسی قرار داد. وی درین زمینه



نوشت که «ما در افغانستان دوام رژیم شاهی دیموکراسی یا دیموکراسی شاهی را شدیداً طرفداریم» و درین شیوه اندیشه، او «تمام طبقات ملت» را نیز با خود هم‌نوا و موافق دید. وی بدان باور شد که «از انقلاب رژیم فایده‌ای متصور نیست و مردم ما چون امریکا و انگلستان در پروراندن مبایده‌ی حکومت ملی... هنوز تجربه‌ای ندارند». اگر «مردم را آزاد بگذارند که برای خود ریسی را انتخاب کنند، نتیجه‌ی منطقی آن هم جز آناشرشی» و کمونیسم زیان‌آور یا «دیکتاتوری جهان مانند دوره‌ی سقوی (دوره‌ی بیجه سقا) چیزی دیگر نخواهد بود.» در فرجام، حبیبی یک رژیم شاهی دمکرات را سفارش کرد زیرا در چنان شرایطی مردم خواهند توانست «به اراده‌ی خود بر خویشتن حکمرانی» کنند و «زور و عتف و ظلم استبداد را» از پهنه‌ی سیاست خود بزایند. (۱۹۵)

#### عبدالحی حبیبی و دیگر آزادیهای سیاسی و مدنی

با این همه، چنین می‌نماید که حبیبی رژیم محمد ظاهرشاه را با صدراعظمهایی مانند شاه محمودخان و محمد داوودخان به هیچ روی در راستای آزادی و آزادیگرایی نمی‌دیده است و در این زمینه دلایلی بسیار روشن و انکارناپذیر به دست داده است. وی در سال ۱۳۳۱ خورشیدی/ ۱۹۵۲ مقاله‌ای دراز در چند بخش با عنوان «محرومیت مردم افغانستان از حقوق بشری» نوشته پیرامون معنی و مفهوم آزادی داد سخن داد. وی در این رشته مقاله‌ها، آزادیها را به هشت دسته بخش می‌کند: «آزادی شخصی»، «مصونیت مساکن»، «اختیار مال»، «آزادی شغل و کار»، «آزادی عقاید سیاسی»، «آزادی مطبوعات و بیان»، «آزادی اجتماع و تشکیل حزب» و «مصونیت مراسلات و مکاتبات و مخابرات پستی و تلگرافی». حبیبی این آزادیها را در راستای «شریعت اسلام و حقوق مدنی و دیموکراسی» قلمداد می‌کند و پس از توضیح پیرامون هر یک، جایگاه آنها را در جامعه افغانستان نیز به نقد می‌کشد و نشان می‌دهد که افغانان در رژیم محمد ظاهرشاه از هیچ گونه آزادیهای انسانی برخوردار نبوده‌اند.

حبیبی «آزادی شخصی» را دارای دو «رکن» می‌داند. «رکن اول... تملک نفس و اختیار است» که به گفته او «برای مردم افغانستان میسر نیست». نویسنده نمونه‌هایی درین زمینه می‌آورد: نخست آن که دولت هر سال بیش از «صد هزار جوان افغان را جلب می‌کند» و آنان را به نامهایی مانند «عسکری»، «معاشری» و «غیر محارب» به مدت دو سال به

«عسکری در عمارات شخصی و باغهای فردی اشخاص حکومت» به کارهایی سخت می‌گذارند و «هیچ کس اختیار ندارد که حریت شخصی خود را مالک باشد و اگر سر پیچی کند تحت مجازات شدید عسکری حبس و ضرب و حتی اعدام می‌گردد.» دوم آن که «بر خلاف تمام قوانین بین‌المللی و تعهداتی» که دولت افغانستان «در محافل دنیا دارد، رسم نگیان انسان‌فروشی هنوز در مسکت افغانستان موجود است.»

به گونه‌ای نمونه، «در شوار مشرقی تا کنون زنان را مردمان آن جا به طور یک حیوان بیع و شرا و تبدیل بالمزایده» می‌کنند. همین «رسم» در بخشهای دیگر مانند «کوهساران بدخشان و پامیر و شغنان» نیز برقرار است، ولی «حکومت جلوگیری نکرده است». سوم آن که «ملاکین بزرگ، مالک جان و مال دهاقین خودند» و آن بینوایان «در مقابل اخذ چند من گندم قوت لایموت مجبورند آزادی شخصی خود را به... زمین دار بفروشند و از حق اختیار نفس دست بشویند». روشن است که دولت «به اصلاح حال دهقانان بیچاره نمی‌پردازد»، زیرا «رجال خاندان شاهی و حاشیه برادرانشان در افغانستان» خود از مالکان بزرگند و «زمینهای اعلی را غصب کرده‌اند.»

«رکن دوم آزادی شخصی» بدین معنی است که «هیچ کس را نمی‌توان بدون محاکمه و حکم قانونی مجازات یا توقیف کرد.» به گفته حبیبی، این اصل نیز در افغانستان درهم شکسته است، به این دلایل: «مأمورین حکومت و پلیس هر روز هزاران نفر را بدون جرم و اثبات و حکم قانون توقیف و مجازات و... حبس» می‌کردند، و «هر هفته چند نفر محبوس بی‌گناه بعد از حبسهای طولانی بری‌الذمه» می‌شدند. در نشستی که برای رسیدگی به مسأله کشته شدن محمد نادرشاه به دست فردی به نام عبدالخالق تشکیل شده بود، «برخی از علما و حضرت شوربازار» پیشنهاد کردند که تنها فرد کشته شده شود، ولی برادران شاه، محمد هاشم خان و شاه محمودخان، گفتند که «ما انتقام خود را ازین ملت می‌کشیم»، و سپس «صدها جوان را به این انتقام مفرسانه» بکشتند.

حبیبی «مصونیت مساکن» را «یکی از ارکان آزادی» می‌داند که از دیدگاه وی این گونه آزادی نیز در افغانستان وجود نداشته است. در ماده ۱۶ «اصول اساسی» آن کشور به روشنی آمده است که «هیچ کس از طرف حکومت بدون احکام... و اصولنامه موضوعه» نمی‌تواند به درون «خانه شخصی کسی بلااستیذان» برود، ولی آیین‌نامه‌ای جداگانه درباره چگونگی اجرای این ماده وضع نشد و ازین روی «مأمورین حکومت همواره اموال و

نوامیس و منازل مردم را تاراج کرده‌اند و به مساکن مردم بدون حق قانونی و شرعی داخل شده‌اند». سپس نویسنده نمونه‌هایی نمایان و ویژه از پیمان‌شکن شدن «مصونیت مساکن» یاد می‌کند.

«اختیار مال» نیز از «ارکان مهمه آزادی بشری است»، بدین معنی که «هرکس حق تملک اموال منقول و غیر منقول» را دارد. ماده ۱۷ «اصول اساسی» افغانستان «ضبط اموال و املاک مردم را ممنوع قرار داده است.» این اصل انسانی در «قوانین ممالک متمدن عالم» و در «شریعت اسلامی» نیز پذیرفته شده، ولی حکومت افغانستان همه این اصول را زیر پا گذاشته و «هر وقتی که خواسته... بر اموال و حتی نوامیس مردم تاخته» است. «آزادی شغل و کار» نیز از «ارکان مهم حیات اجتماعی و آزادی است و افراد ملل در انتخاب شغل و کار آزادند... به شرطی که به آزادی دیگران صدمه نرسد.» ولی افغانان «از آزادی در شغل و کار محروم» بوده‌اند، «زیرا مشاغل تجارتنی مهم به طور انحصار و امتیاز در دست ارباب حکومت و همکارانشان» بوده است. در زمینه کشاورزی «نیز اصول آزادی شغل موجود» نبوده برخی از مردم «از طرف حکومت مجبور» بوده‌اند آن‌چه را که به سود شرکتهای انحصاری بوده مانند پنبه بکارند و «به نرخی که شرکتها بخواهند بفروشند.»

«آزادی عقاید سیاسی» نیز از حقوق انسانی است که هر فرد «در داخل هر مملکت دارد» و در «حیات مدنی امروزه جهان» از اهمیت فراوانی برخوردار است، «و حتی در ممالک پس مانده شرق نیز مردم ازین آزادی ممتنعند، ولی در افغانستان مثل آزادیهای دیگر، این رکن مهم زندگانی مردم» به چشم نمی‌خورده است، و «هیچ کس حق اظهار عقاید سیاسی خود را» نداشته است. حبیبی بر آن است که پس از سرنگونی امان‌الله شاه «از نشو و نمای فکر مردم جلوگیری به عمل آمد» و «آزادی قلم، آزادی خطابه و بیان، آزادی مطبوعات، آزادی فکر و عقاید سیاسی» از میان رفت. «برای اثبات این سخن، کافی است که به محبوسین و مقتولین بیست ساله در افغانستان نظر اندازی شود.» آنان تنها «به این گناه، قتل و حبس شده‌اند که عقاید سیاسی آنها خلاف عقاید سیاسی ارباب حکومت بود» و «برای اثبات جرم آنها... [هیچ] محاکمه‌ای دایر» نشد. افزون برین، «برخلاف اصل آزادی عقاید سیاسی، بازار تکفیر و تحریک حکومت تفرقه انداز، در... افغانستان گرم» شد. نویسنده در همین زمینه به «اتحادیه محصلین» کابل اشاره می‌کند که در سال ۱۳۲۹ خورشیدی / ۱۹۵۰ شماری از جوانان آزادی خواه را گرد آورد، ولی دولت برخی از ملایان را

و داشت که در منبرها «آزادی خواهان را تکفیر نمایند»، و آقای ملا قاضی جلیل را نیز برگماشت که به یغمان رفته کار تکفیر را دنبال کند.

«آزادی مطبوعات و بیان» نیز از حقوق مسلم مردم است. «در ممالکی که آزادی مطبوعات و بیان نباشد، سطح مدنیت و رشد اجتماعی شان پست است.» ولی مردم افغانستان «از نعمت آزادی مطبوعات و خطابه و بیان محروم» بوده‌اند. حبیبی می‌افزاید که حتی به نمایندگان مجلس شورای ملی که باید با بهره‌مندی از «مصونیت قانونی عقاید خود را اظهار کنند، نیز اجازت و موقع داده نمی‌شود که... به خیر ملت از آزادی نطق و بیان کار بگیرند.» نویسنده سپس از «آزادی اجتماع و تشکیل حزب» سخن به میان می‌آورد. در میان «ملل آزاد» جهان «هیچ کس نمی‌تواند مانع اجتماع قانونی مردم شود، و یا نگذارد که مردم، انجمن و حزبی را تشکیل دهند.» ولی در افغانستان «هیچ کس نمی‌تواند حزبی را تشکیل دهد و یا اجتماعی را بنماید.» پیرامون «مسایل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به هیچ کس حق اظهار فکر در جمعیت داده نمی‌شود». وی می‌افزاید:

«در سال ۱۳۲۷ [خورشیدی / ۱۹۴۸] که جمعیت... «جوانان بیدار» به حضور شاه عرض کردند و اجازت رسمی تشکیل حزب را خواستند، به آنها اجازت رسمی داده نشد و تا کنون... [هر جمعیتی] خلاف قانون شمرده می‌شود، در حالی که حق مردم افغانستان است که حزب تشکیل دهند.» (۱۹۶)

دولتیان خود به سال ۱۳۲۸ خورشیدی / ۱۹۴۹ بر آن شدند که حزبی بنیاد کنند تا کشور را در برابر دیدگان جهانیان دارای حزب بنمایانند. ازین روی، سردار محمد داوود خان «وزیر حریبه و دیکتاتور... که دست وی به خون مردم... رنگین است»، با همکاری شماری از درباریان و وزیران فرمانی از شاه برای بنیادگذاری یک حزب گرفتند. ولی چون بنیادگذاران حزب که «گوشت و پوست و استخوان ملت را خورده‌اند» نمی‌توانستند «رهنمایان دیموکراسی» شوند و با آن که شماری از جوانان را به «مأموریت و منصب فریفتانند»، کسی بدانان روی ننمود و تلاش خود کامگان حزبی راه به جایی نبرد.

در فرجام، حبیبی «مصونیت مراسلات و مکاتیب و مخابرات پستی و تلگرافی» را به میان می‌کشد و آن را «از حقوق عامه می‌خواند که در حکومت‌های ملی و قانونی همواره مراعات می‌شود، «بدین معنی که تمام مراسلات مردم از امانات اهالی است که» باید دولت آنها را به مقصد برساند و «حفظ اسرار مکاتیب از وظایف عمده حکومت است» و

هیچ دولتی «نمی‌تواند... بدون اجازه قانون و اعلان عمومی مکاتیب و مخابرات اهالی را سانسور کند.» روشن است که این «اصل آزادی در اصول اساسی افغانستان» گنج‌ناییده شده، ولی در پهنه عمل، نامه‌های مردم از تعرض مصون نیست. (۱۹۷)

بدین سان، عبدالحی حبیبی در این بخش از نقد و بررسی خود پیرامون آزادی، آزادیهای فردی و مردمی را مورد توجه ویژه قرار داد و کوشید بویژه در چارچوب حقوق مردم و پیوند آنها با دستگاه حاکم سخن گوید.

### تفسیرهای گوناگون عبدالحی حبیبی پیرامون آزادی

با این همه، برای نگاهی همه‌سویه به شیوه برخورد عبدالحی حبیبی با مسأله آزادی نمی‌توان به همین سخنان بسنده کرد. وی در مرحله‌های بعدی زندگی خویش رویدادها و چگونگی‌هایی دیگر آزمود و ناچار آزادی از دیدگاه وی با مفهومی دیگر نیز همراه گردید. در هنگامی که وی آزادی را در سرنگونی رژیم محمد ظاهر شاه می‌دید، در پشاور پاکستان در تبعید می‌زیست، ولی همان عبدالحی حبیبی را در دهه ۱۳۴۰ خورشیدی / ۱۹۶۰ در کابل می‌بینم که به نوشته خود وی، به تصویب «مجلس عالی وزرا و فرمان مبارک حضور شاهانه» سرکرده انجمن تاریخ افغانستان و استاد دانشگاه کابل شده و «نشان درجه دوم معارف» را از «حضور مبارک پادشاه معظم افغانستان» محمد ظاهر شاه نیز دریافت کرده است. (۱۹۸).

درین هنگام است که در نوشته‌های حبیبی آزادی مفهومی دیگر نیز می‌باید، بدین معنی که وی در سال ۱۳۴۷ خورشیدی / ۱۹۶۸ خود را «نیم قرن در آغوش آزادی» دید و آماده شد که با «هموطنان» خود «این نیم قرن حیات آزادی» و استقلال افغانستان را «در سایه آزادی و دیموکراسی» محمد ظاهرشاهی جشن بگیرد. وی درین زمینه چنین آورد:

«امسال هم وطنان ما جشن پنجابم استقلال افغانستان را با خوشی و فرخی در سایه آزادی و دیموکراسی می‌گیرند، و درحالی که سعی و تلاشی مداوم برای بهبود زندگی ملی جاری است، و مردم ما در پناه حمایت و پرورش پادشاه دانشمند و گرامی خویش به سوی حیات آبرومندتری پیش می‌روند، می‌خواهند راه مستقیم‌تری را به سر منزل ارتقای ملی بگشایند.» (۱۹۹)

عبدالحی حبیبی در نوشته‌های روزگار تبعیدش آزادیهای سیاسی و اجتماعی را برای

شهروندان افغانستان در چارچوب تئوری به گونه‌ای بسیار درست و بدور از کاستی تحلیل و توصیف کرد. اما در شناساندن یک رژیم سیاسی که بتوان در سایه آن بدان آزادیها دست یافت، دچار سخنانی ناهمگون و اندیشه‌هایی ناهماهنگ شد: یکبار آزادی را در پرتوی یک نظام جمهوری دید و بار دیگر رژیم شاهی ولی همراه با سرنگونی محمد ظاهر شاه را با آزادی هماهنگ یافت و سپس در واپسین سالهای پادشاهی همان محمد ظاهر شاه «دانشمند و گرامی» به آزادی دسترسی پیدا کرد. بدین سان، با توجه به مقاله «نیم قرن در آغوش آزادی» حبیبی، روزگار آزادی از دیدگاه وی دوران فرمانروایی امان‌الله شاه و محمد ظاهر شاه و تقریباً سراسر روزگار پادشاهی محمد ظاهر شاه، از جمله سالهای درنگ حبیبی در پشاور پاکستان و تکاپوهای ضد محمد ظاهرشاهی او در «حزب سیاسی آزاد افغانستان» را نیز در بر می‌گیرد.

چنین می‌نماید که عبدالحی دریافته بوده که با برخورد دوستانه با رژیم محمد ظاهر شاه و آن گونه سخن‌پردازی پیرامون آزادی می‌توانسته است در چارچوب انجمن تاریخ افغانستان در راه پیشرفت پژوهشهای تاریخی و فرهنگی افغانستان گامهایی استوار بردارد. افزون برین، باید به یاد داشته باشیم که حبیبی تکاپوهای فرهنگی خود را به عنوان سرکرده انجمن تاریخ افغانستان در روزگاری «در پناه حمایت و پرورش پادشاه دانشمند» دنبال می‌کرد که آن کشور رویدادها و چگونگیهای ویژه‌ای در راستای مردم‌گرایی و آزادی خواهی می‌آزمود، تا جایی که خامه بردستان افغان، آن روزگار را «دوره مشروطیت» یا «دهه قانون اساسی» خوانده‌اند (به واپسین بخش همین پژوهش نگاه کنید). ازین روی، شاید دگرگونیهای زاینده آن دوره ویژه نیز در شیوه برخورد حبیبی با مفهوم آزادی بی‌تأثیر نبوده است.

### اتحاد اسلام نویدگر آزادی و دشمن استعمار

در نوشته‌های پارسی افغانستان در روزگار محمد ظاهر شاه، مطالبی فراوان پیرامون استعمار، پان‌اسلامیسم و مسأله پشتونستان به چشم می‌خورد که برخی از آنها با مسأله آزادی بی‌پیوند نمی‌نماید. در برخی از نوشته‌های دهه ۱۳۳۰ خورشیدی / ۱۹۵۰ آن کشور بحثهایی نیز پیرامون روند رویدادهای دولت دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر ایران مطرح شده است که آن هم در چارچوب اصل آزادی قابل بررسی است. ما می‌کوشیم در بخشهای باقیمانده

این پژوهش به این جنبه‌های گوناگون از مفهوم آزادی پردازیم.

همان‌گونه که آگاهیم، افغانان پیشینه‌ای دراز در رویارویی با استعمار داشته‌اند و رهایی از استعمار را روشن‌ترین مصداق اصل آزادی قلمداد کرده‌اند. افغانستان در روزگار محمد ظاهرشاه به گونه‌ای رسمی زیر چیرگی استعماری قرار نداشته است؛ با این همه، نفوذ گسترده و ژرف سیاسی و اقتصادی قدرتهای گوناگون جهانی در زمینه فرهنگ، سیاست و اقتصاد افغانستان که خود بخود آزادی آن کشور را در بسیاری از زمینه‌ها پایمال می‌کرد، نمی‌توانست از پهنه دید روشن اندیشان دور بماند. چنین می‌نماید که برخی از شعرهای میر احمد اکسیر (زاده شده به سال ۱۳۰۲ خورشیدی / ۱۹۲۳) درین چارچوب قابل بررسی است. وی آماده بوده است که در زندان روزگار بگذراند و از «عیش و نوش دنیا» دست بشوید و از گرسنگی فریاد کشد و در «میان کوره‌ی اخگر» بخزد، ولی از چیره‌گری بیگانگان آزاد باشد:

«به سردارو به بازو لانه بودن  
ز عیش و نوش دنیا دست شستن  
به دست بی سرو پایایی دویدن  
گرسنه بودن و فریاد کردن  
به آتشپاره‌ها سازش نمودن  
بود «اکسیر» بهتر در نظرها  
سیر و زیر بار غیر بودن» (۲۰۰)

جنگ جهانی دوم به سان جنگ جهانی یکم، ستیز میان استعمارگران و زورمندان جهان بر سر تقسیم سوده‌ها و سوداگریها بود، و روشن است که استعمار و بهره‌کشی از جهان و پس‌مانده و ناتوان آماج بنیادی آن برخوردهای خونین و چشم و هم‌چشمیهای گسترده بوده است. طالب محمد حسین قندهاری به سال ۱۳۲۰ خورشیدی / ۱۹۴۱ تحت تأثیر رویدادهای جنگ دوم جهانی چنان دریافت که «اتفاق جهان اسلام» بهترین راه برای ایستادگی در برابر استعمار غرب است. وی در اشعار خود از «ترک و ایران و عرب [و] هندی و افغانی» می‌خواهد که سخنی «جز دین و مسلمان» و «اتفاق» به زبان نیاورند. هر «قوم اسلامی» یک «انگشت وطن» به شمار می‌آید، و باید مسلمانان از رهگذر «تفرقه» پشت میهن را نشکنند. از دیدگاه طالب قندهاری سده کنونی «قرن ستیز»، و آسمانش «فتنه باران» و زمینش «فتنه خیز» است. برای رویارویی با این «فتنه» باید مسلمانان به

همسازی گراند و ازین رهگذر به آزادی دست یابند، و روشن است که چنین آزادی جز با «قبضه شمشیر» دست‌یافتنی نیست:

«در چنین قرنی که باید خواندنش قرن ستیز  
آسمانش فتنه باران و زمینش فتنه خیز  
نیست آزادی مگر در قبضه شمشیر تیز  
بازوی پولاد می‌خواهد وطن نی سیم ساق  
اتفاق، ای اتفاق، ای اتفاق» (۲۰۱)

همسان این‌گونه برخورد با مسأله آزادی در اشعار خلیل الله خلیلی نیز دیده می‌شود. در یکی از بخشهای پیشین همین پژوهش، نامی از وی بردیم. پدر او از دولتمردان بود و خود وی نیز از دست اندرکاران بلندپایه دولت افغانستان به شمار می‌آمد و به سفرهای فرهنگی و دیپلماتی به کشورهای اسلامی، آسیایی و اروپایی گماشته می‌شد. ازین روی، وی خود بخود نمی‌توانست پیرامون پایمال شدن مسائل مربوط به آزادی در روزگار محمد ظاهرشاه به شیوه خامه بردستانی مانند عبدالحی حبیبی آن هم به گاه درنگ نامبرده در پیشاورپاکستان سخن آورد. محتوای شعری که در سال ۱۳۳۹ خورشیدی / ۱۹۶۰ در قاهره گفت، پیرامون آزادی به مفهوم رهایی یافتن مصر از چنگ استعمار انگلیس و ستیز پیگیری مردم الجزایر با استعمار فرانسه، که در آن روزگاران دیدگان جهانیان بویژه مسلمانان را به سوی خویش فراخوانده بود، دور می‌زند. وی می‌آورد که از رهگذر «وحدت» و «پیمان الفت» مسلمانان می‌توان امیدوار بود که «پر گیرد عقاب حریت» و «بوم استعمار هر جا برکشد بانگ رحیل». از سوی دیگر، خلیلی مانند دیگر افغانان، سید جمال الدین اسدآبادی مشهور به افغانی راه، که نویدگر اتحاد مسلمانان بود و مجله العروة الوثقی را در همین زمینه در پاریس انتشار می‌داد و هم‌وسالهایی دراز در مصر می‌زیست، مردی افغان به شمار می‌آورد. ازین روی، خلیلی می‌کوشد در شعر خود، هم‌سازگری اسلامی و ستیز با استعمار را با اشاره به همین نکات، با مسأله آزادی پیوند دهد. چنین می‌نماید که پیام شاعر این است که آزادی هنگامی به دست می‌آید که «قبه الاعلام ازهر» یعنی مصر و «قبه الاسلام بلخ» یعنی افغانستان و همه مسلمانان در پاسخ به ندای وحدت اسلامی سید جمال الدین هم‌ساز شوند و استعمار را ریشه کن سازند. در حقیقت روزگار استعمار سرآمده و گاه آزادی فرارسیده است:

«جلوه‌گاه نهضت سید جمال الدین بود  
قبه الاعلام ازهر، قبه الاسلام بلخ  
از دل کهسار خیبرتالب دریای نیل  
هر دوسوی یک هدف بودند در طی سبیل  
عروة الوثقی وحدت را نباشد انفصام  
حفظ این پیمان الفت را خدا باشد وکیل

آن زمان بگذشت کز مکر اجانب عمرها  
دست ما کوتاه و خرمابود برشاخ نخیل  
وقت آن باشد که پرگیرد عقاب حریت  
بوم استعمار هر جا بر کشد بانگ رحیل» (۲۰۲)

خلیلی در اشعارش از انقلاب ضد استعماری الجزایر نیز سخن می‌گوید و آن را راهی به سوی آزادی و «جنت احرار» قلمداد می‌کند:

«موج خون الجزایر گرنیبار آمد به صلح  
بس بناهارا که بنیان برکنند مانند سیل  
بعد ازین در پرتو عقل بشر دنیای ما  
جنت احرار بهترین بنای باستیل» (۲۰۳)

### پشتون‌گرایی همراه با ستم و خودکامگی

واژه و مفهوم آزادی در پیوند با پشتونها و پشتونستان نیز در ادب پارسی افغانستان کم به چشم نمی‌خورد. ایل پشتون و این ایل به نام پشتون، پتان، پختون و پختون نیز نامیده شده است. بزرگترین ایل افغانستان است که شمار آنان در میانه‌های دهه ۱۳۵۰ خورشیدی/ ۱۹۷۰ شش میلیون و نیم (۶/۵۰۰/۰۰۰) برآورد شد و نزدیک به همین شمار از پشتونان نیز در آن سوی مرزهای شرقی این کشور در پاکستان می‌زیسته‌اند. این مردم، خود را افغانان راستین می‌دانند. ریشه و سرچشمه آنان بروشنی دانسته نشده است، ولی کارشناسان گمان برده‌اند که از شاخه آریاییها باشند. زبان آنان پشتو یا پشتو است که از شاخه زبانهای آریایی و از خانواده زبانهای هندو اروپایی به شمار می‌رود. ذراتها و غلزیها دو گروه از پشتونان هستند و همه امیران و شاهان افغانستان که در درازای دو سده، تا پیش از برقراری رژیم جمهوری در آن کشور امیری و پادشاهی کردند، از میان پشتونان برخاستند. (۲۰۴)

در روزگار پادشاهی محمد نادرشاه و محمد ظاهرشاه تلاشهایی فراوان چهره بست تا زبان فارسی که نزدیک به چهل درصد از مردم افغانستان بدان سخن می‌گفتند و در سراسر روزگار اسلامی «زبان رسمی و زبان معاملات» آن کشور به شمار می‌آمد، با زیر فشار قرار گرفتن مردم از ارزش و اهمیت آن کاسته و زبان پشتو به مردم آموخته شود. برای دستیابی به این خواست، در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۱۵/۳ مارس ۱۹۳۷ فرمانی بیرون داده شد که باید نخست کارکنان کشوری و لشکری دولت، این زبان را در فاصله سه سال بیاموزند و «در محاوره و کتابت مورد استفاده قرار بدهند». سپس دستور داده شد که «تدریس در سراسر کشور از فارسی به پشتو... تحویل و برای معلمان هم کورس پشتو دایر شود».

افزون بر این، به پشتوزبانان امتیازهای فراوانی داده می‌شد، مانند «دادن زمین در

مناطق غیر پشتوزبان به ناقلین پشتون» و واگذاری اتومبیل بارکش به گماشتگان پشتوزبان دولت «به شرایط استثنایی» و «تمرکز پروژه‌های بزرگ آبیاری در مناطق سکونت» پشتونان. (۲۰۵) روشن است که این گونه پایگاه اجتماعی و موضوعهای مربوط بدان نه تنها نمی‌توانست در پیوند با اصل آزادی قرار گیرد که سخت خودکامگانه، ستمکارانه و آزادی‌کشانه می‌نماید. ولی پس از پدید آمدن کشور پاکستان به سال ۱۳۳۶ خورشیدی/ ۱۹۴۷ و چیرگی آن کشور بر سرزمینهای پشتوزبان و سیاست‌گرایی‌های ویژه در مورد پشتونان درون مرزهای پاکستان و به دنبال آن، دوگانگی و ناسازگاری میان پاکستان و افغانستان بر سر سرنوشته پشتونان، مسأله حقوق پشتونان و پشتوزبانان افغانستان در چارچوب ستیز در راه آزادی و استقلال خودنمایی کرد.

### پشتون‌گرایی همزاد با آزادی

پشتونان افغانستان خواستار رهایی همه پشتونان از حکومت پاکستان و استقلال سرزمینهای پشتون‌نشین و در حقیقت پدید آمدن یک افغانستان بزرگ پشتونی بوده‌اند و این را «آزادی» نامیده‌اند، و در همین زمینه خامه بردستان، سرایندگان و سخنرانان دلبسته به ایل و فرهنگ پشتون داد سخن داده‌اند و استعمار انگلیس را نیز در بی بهره ساختن پشتونان از استقلال و آزادی سخت در تکیا دیده‌اند. سدوخان دردمند در کتابی که در سال ۱۳۳۰/ ۱۹۵۱ نوشت، بر «مستر عبدالقیوم‌خان نخست‌وزیر ایالت سرحد یعنی یک ایالت پشتونستان» پاکستان سخت خرده گرفت و او را مردی دور و پشت پا زننده به آرمانهای آزادی خواهانه پشتونان و اجراکننده خواستهای استعماری انگلستان خواند. وی پیرامون انگلیسیان و پیوندشان با مسأله آزادی پشتونستان می‌گوید:

«انگلیسها می‌خواستند قوم پشتون را مطیع سازند و عشق او را که به آزادی و مساوات دارد از نهاد او دور کنند. این بود هدف و نصب العین حقیقی و دنیسی سیاست انگلیسها که به نسبت قوم پشتون در سرحد اتخاذ نموده بودند. در بین ژادها تنها قوم پشتون بود که انگلیسها به مقابل ایشان یک رویه بی‌عاطفه و نامصفانه را اتخاذ نموده بودند. گذشته از آن، استعمارچویان انگلیس خیلی تعجیل داشتند به این که قوم پشتون سرحد را از دیگر اقارب و برادران وی که در ماورای سرحد زندگی داشتند جدا کنند.» (۲۰۶)

دردمند ستمکاریهای فراوان انگلیسیان را در سرزمینهای پشتون برمی‌شمارد و می‌افزاید

که عبد القیوم خان خود از «اجراآت ستمکارانه» دولت بر ضد «قوم پشتون در سرحد مذمت می‌کرد»، ولی هنگامی که نخست وزیر ایالت سرحد شد، «آن اعمال و امثال آنها» را نه تنها دنبال کرد که خود «می‌کوشد و می‌خواهد که قوم پشتون را با تمام افتخارات و عنعنات ملی شان» از میان بردارد و آن دلیرانی را که سالها «آوازه تفنگشان به مقابل دشمن از سنگهای کوههای سرحد انعکاس» یافته و «نام استقلال و حفظ حریت و حریت‌پسندی به خونشان و به صفحات سنگهای کوهها و دره خیسر نوشته شده»، برده انگلیسیان سازد. (۲۰۷) در فرجام، دردمند از حکومت پاکستان نزد «ملت نجیب پاکستان» شکوه برده می‌نویسد:

«شما آزادی خود را دوست دارید و در پی آنید که در آینده استقلال مزید خود را به دست آرید. ولیکن حکومت پاکستان می‌خواهد به ملت حق دوست پاکستان مسأله آزادی قوم پشتون را طور دیگر جلوه دهد و از آن انکار ورزد. حکومت پاکستان می‌خواهد اصول امپریالیزم را که در طی دو صد سال از گذشتگان خارجی نیم قاره هند آموخته است، هنوز با وجود تنفیری که ممالک صلح‌دوست و حق‌بین جهان از آن اصول دارند، ادامه دهد.» (۲۰۸)

در همین پیوند، دکتر نجیب‌الله خان که یکی از سرشناسان پشتون بود، «خطابه» ای در دهلی نو ایراد کرد و از کسانی که از آزادی و استقلال پشتونان جلوگیری می‌کردند سخت خورده گرفت:

«ما ابدأ متوقع نبودیم که با ختم دوره تسلط بریتانیا در نیم قاره هند و تأمین آزادی هندوستان، پاکستان، برمه و سیلان سرنوشت مردمان پشتون طور دیگری خواهد شد، زیرا پشتونها نیز مانند برمه ایها و سیلانها دارای امتیازات خاصی بوده و برای آزادی خویش بیش از هر مملکتی از جهان مجادله نموده‌اند... ادامه مبارزه ما علیه سیستم استعمار می‌باشد نه مخالف کدام ملت یا ملل، و تا وقتی که افکار و نظریات استعمار وجود دارند مجادله ما نیز علیه آن ادامه خواهد داشت. ما یقین داریم که آینده یک جهان مأمون و آرام تنها و تنها مربوط به احترام حقوق و آزادی بلا شرط تمام ملل جهان است و بس.» (۲۰۹)

جنبش پشتون‌گرایی از سوی پارلمان افغانستان نیز سخت پشتیبانی می‌شد. در سال ۱۳۳۰ خورشیدی / ۱۹۵۱ بسیاری از نمایندگان دوره هفتم «مجلس عمومی شورای ملی» افغانستان در زمینه آزادی پشتونستان در مجلس سخن راندند، و در روز ۲۸ مرداد / ۱۹ اوت همان سال، یکی از نمایندگان، واژه‌های «آزادی» و «پشتونستان» را «با هم مرادف»

خوانند و شادمان شد که آن «آواز» را «از خانه» ملت و از زبان نمایندگان ملت و یا... از حنجره ۱۲ میلیون نفوس افغانستان می‌شنیده است. وی افزود که «همیشه اسم افغان با کلمه آزادی و آزادگی توأم است، و ما در راه آزادی خویش بزرگترین قربانی را داده و در آینده هم خواهیم داد.» در فرجام، همگان به اتفاق آرا تصویب کردند که روز ۹ شهریور به عنوان «روز پشتونستان» تعطیل رسمی اعلام گردد. (۲۱۰) عصمت‌الله خان شرقی نماینده سنگان مزار شریف روز نهم شهریور را «روز استقلال خواهی، روز حق طلبی، روز هیجان آزادی خواهی و بالاخره روز بلند نمودن پرچم آزادی و حقوق خواهی پشتونستان» خواند.

(۲۱۱) آقای شرقی در یک «شش مصرعی» دراز که در همین زمینه سرود چنین آورد:

«من این روز مبارک را زجان تبریک می‌گویم  
به هر یک فرد از پشتونستان تبریک می‌گویم  
خدا از ما نگیرد تاقیامت روز آزادی  
اسیر غیر بودن نیست اندر مذهب افغان  
بدون درس مردی نیست اندر مکتب افغان  
اگر افغان دهد تن در اسارت خواری می‌گردد  
به آن رنگی که ما دلداده آزادی خویشیم  
به آن طرزی که ما عاشق برای آزادی خویشیم  
برادرهای خود را هم چو خود آزاد می‌خواهیم

ز شوق جان به هر خرد و کلان تبریک می‌گویم  
به کل ملت افغانستان تبریک می‌گویم  
فرو هرگز نیارد پرچم فیروز آزادی  
نگونساری و ذلت نیست اندر مشرب افغان  
بغیر اخذ آزادی نپاشد مطلب افغان  
سبک می‌گردد و منفور و بی‌مقدار می‌گردد  
به آن قسمی که ما کوشان پی آزادی خویشیم  
به آن نوعی که ما فخر به افغان‌زادگی خویشیم  
همچو پشتونستان را خرم و دلشاد می‌خواهیم» (۲۱۲)

شاعری دیگر به نام ضیا قاری زاده «به مناسبت روز پشتونستان» دفتر اشعاری به نام هدیه انیس آزادگان پراکند و در نخستین بخش آن، «پیام آزادگان» پشتون را به «نمایندگان جهان»، «به آنان که از عدل دم» می‌زدند و به «دستگاهی که چشم جهان» از آن «امید بهی دارد» یعنی سازمان ملل متحد و نمایندگانش بدین سان فرستاد:

«بگو کای حکیمان یونون نشین  
ایا رهبران عدالت پرست  
در آن جا که آزاد شد بنندگان  
شود سلب آزادی و حریت  
سزا باشد آیا به قانون داد  
پس از سالها عجز و آزادگی  
ایا طالبان رفاه زمین  
به تسهیل هر مشکلی چیره دست  
روا باشد آیا کز آزادگان  
بسازند با سوز محرومیت؟  
که هفتاد یک (۲۱۳) شیر افغان نژاد  
بسازند اکنون به افتادگی؟» (۲۱۴)

قاری زاده در جای دیگر، سخن از «خون احرار» به میان می آورد و باور دارد که این گونه خون در رگ پشتونان روان است نه «خون غلامان»، زیرا «قوم پشتون نخورد آب زجام دگران». وی می افزاید که پشتون آمادگی ندارد که «شاگرد فرومایه استعمار» باشد، و روشن است که «گرمی و جوشش» او «شاهد آزادی» وی می باشد:

«نسل زنگی دگرو مردم افغان دگراست  
سند و پنجاب دگر پشتونستان دگراست  
قوم پشتون نخورد آب زجام دگران  
خون احرار دگر خون غلامان دگراست  
بارها خصم درین جا سپر انداخته است  
شیر قالین دگر و شیر نیستان دگراست  
خصم صدسال نیارست به کهسار نفوذ  
عظمت کوه دگر، گردیبابان دگر است  
آن که از پیش برد مطلب شیطان دگراست  
مانه شاگرد فرومایه استعماریم  
گرمی و جوشش ما شاهد آزادی ما است  
لااله خشک دگر، خون شهیدان دگر است  
اندران صحنه که هنگام عمل باز رسد  
نعمه زن دگرو نعره مردان دگراست.» (۲۱۵)

همان گونه که پیداست، تا آن جا که مسأله زبان و ایل پشتونان در چارچوب مسائل درون مرزی افغانستان مطرح می شد، با خود کامگی، فشار، نابرابری و ستم تژادی همراه بود و خود بخود نمی توانست به هیچ روی، در پیوند با اصل آزادی و آزادیگری مورد بررسی قرار گیرد. ولی پس از آن دگرگونیهای سیاسی-مرزی که میان افغانستان و پاکستان رخ داد، از سوی خامه بردستان و سرایندگان پشتون، نام پشتونستان با واژه «آزادی» گره خورد تا جایی که قاری زاده «خون احرار» پشتون را از دیگر خونها جدا انگاشت.

### پیوند حکومت دکتر مصدق با آزادی

از دیگر موضوعهایی که در برخی از نوشته های افغانان به شیوه ای با مفهوم آزادی پیوند می یابد، روند رویدادهای روزگار حکومت دکتر محمد مصدق نخست وزیر ایران است. در آن روزگار، از سوی دولت دکتر مصدق تلاشی فراوان چهره می بست که آزادیهای فردی و مردمی به میزانی چشمگیر تحمل شود. در همین راستا بود که آزادی مطبوعات به جامعه ایران ارزانی گردید تا جایی که به گفته علی جان زاده، در آن هنگام «حدود هفتاد روزنامه مخالف... منتشر می شد که همگی به دکتر مصدق حمله می کردند.» (۲۱۶)

چنین می نماید که در درازای تاریخ مشروطیت ایران این اندازه آزادی مطبوعات هرگز پیشینه ای نداشته است. این ویژگی دولت دکتر مصدق نگاه خامه بردست افغان،

شیرعلی خان زمانی افغانی را به سوی خویش فراخواند. وی می نویسد که «مطبوعات مسککت همسایه اسلامی» ایران «از جمله آزادترین مطبوعات دنیا» به شمار می آید و «درین اواخر آن قدر مراحل تکامل آزادی را پیموده» است که نه تنها «با مطبوعات جهان دموکراسی و دنیای آزاد» سر همسری دارد که «در آزادی گفتار و تأمین حقوق ملیه شان از دیگران گوی سبقت» را می رباید. (۲۱۷) این نویسنده چون مسأله آزادی و اهمیت آن را بویژه در پیوند با آزادی مطبوعات می بیند، و بر همین بنیاد، ایرانیان را از «آزادی کامل» برخوردار می انگارد، از مطبوعات ایران که بی بهره ماندن افغانان از چنان آزادی را به نقد و نگارش نمی کشیدند گلایه می کند:

«راستی ما افغانها خوش می شویم که برادران مسلمان ایرانی ما از آزادی کامل متمتع و برخوردار باشند. ما ملت افغان با ملت همسایه همدین خود ایرانیها از قدیم روابط دوستانه مطبوعات و کلتوری... [داشته ایم]. ما افغانها همیشه سعادت برادران اسلامی خود را می خواهیم. مگر دریغاً مطبوعات ملی و آزاد مسککت ایران از جان رفت بار ملت افغان بی خبر بوده و یا این که تجاهل عارفانه می نمایند و به اعمال ملی ملت افغانستان هیچ گونه پشتیبانی را اظهار نکرده و حتی در مطبوعات ایران از جد و جهد آزادی خواهان افغان هیچ گونه انعکاسی دیده نمی شود.» (۲۱۸)

در تیرماه ۱۳۳۱ خورشیدی/ ۱۹۵۲، پس از یک رشته از نااهمسازیهایی که میان محمد رضا پهلوی پادشاه ایران و حکومت دکتر محمد مصدق بر سر مسائل گوناگون چهره بست، دکتر مصدق ناچار از کناره گیری از مقام نخست وزیری گردید، و شاه هم بی درنگ احمد قوام (قوام السلطنه) را به نخست وزیری برگزید. این کار شاه، خیزش همگانی را در تهران و دیگر شهرهای ایران به هواخواهی دکتر مصدق به بار آورد که پیامدش شکست دربار و بازگشت دکتر مصدق به نخست وزیری بود. این خیزش ملی و مردمی از دیدگاه عبدالحی حبیبی «فداکاری در راه آزادی و حکومت ملی» و «نهضت حق خواهی و آزادی طلبی ملت نجیب ایران» به شمار آمد و کسانی که در روند این خیزش جان خویش را از دست داده بودند، از سوی او «شهادی راه آزادی» نامیده شدند. حبیبی بویژه نگاه «هموطنان ستمکش خود» را بدین نکته فرا خواند که «ملل زنده و حق طلب چگونه در راه تحصیل حقوق ملی خود فداکاری می کنند.» (۲۱۹)

در همین زمینه، روزنامه اصلاح که «ترجمان رسمی حکومت کابل» بود و خودبخود

نمی توانست با جنبشهای آزادی خواهی سر سازگاری داشته باشد، از قوام السلطنه هواخواهی کرد و خیزش مردم ایران را در ۳۰ تیر ۱۳۳۱/۱۹۵۲ «اخلال امنیت و آشوب» خواند. عبدالحی حبیبی ازین سخن اصلاح سخت خرده گرفت و آن را ناپذیرفتنی به شمار آورد و برین سخن پای فشرده که ایران بخشی از «دنیای آزادی خواه» بوده است و «جوانان نجیب ایران» در سی ام تیر «در راه حق و آزادی و رفع استبداد و ملت فروشی پیکار کردند.» (۲۲۰)

### سرنوشت آزادی در افغانستان

در درازای دهه ۱۳۳۰ خورشیدی/ ۱۹۵۰ نظام خود کامگی محمد ظاهرشاهی همچنان ادامه داشت و گامی در راه آزادی و آزادیگری برداشته نمی شد. مطبوعات و روزنامه ها پهنه ای برای تکاپوهای بیدارگرانه و آزادی خواهانه نداشتند. در گذشته، مسأله آزادی مطبوعات در یکی از ماده های قانون اساسی گنجانیده شده بود، ولی ویژگیها و حد و مرز این آزادی روشن نبود. در سال ۱۳۲۹ خورشیدی/ ۱۹۵۰ در قانون مطبوعات یک دگرگونی پدید آمد، ولی سرنوشت نظام خود کامه در پهنه عمل نمی گذاشت تکاپوهایی چشمگیر در زمینه آزادی مطبوعات چهره بندد. این حقیقت تلخ تا آن جا آشکار بود که یکی از نویسندگان افغان که گرایشی به خرده گیری از رژیم محمد ظاهرشاه نداشت، در سال ۱۳۳۷ خورشیدی/ ۱۹۵۸ به دفاع برخاست. وی کوشید که خود کامگی دولت را در زمینه مطبوعات به گونه ای درست و شایسته و بایسته و در راستای سرشت جامعه افغانستان جلوه دهد، ولی همزمان، ناگزیر گردید فقدان آزادی مطبوعات را بروشنی بپذیرد:

«بعد از نشر قانون مطبوعات، در مرکز مسکوت چند جریده شخصی و انفرادی آغاز

به نشر نمود... با در نظر گرفتن مسؤولیتهای بزرگ اجتماعی در جامعه ای چون افغانستان، هنوز مطبوعات مسکوت آمده نیست آزادی مطبوعات را به سویه ممانک غربی مورد تطبیق قرار دهند. هر جایی که آزادی وجود دارد، در آن جا سوء استعمال آن آزادی هم سراغ می شود، و مقنن این سوء استعمال همه اش با سویه علمی جامعه متناسب می باشد، و همین است یکی از تنویریهای آزادی مطبوعات. به هر تقدیر، چون عوامل و شرایط محیطی هنوز برای روی کار آمدن جرائدی که بر امور ملی و عامه بدون جانبداری نشد و تبصره نماید، آماده نبود، چند جریده ای که بعد از به کار افتادن قانون مطبوعات به میدان آمد، و پردوام نکرد. (۲۲۱)

در واپسین سالهای روزگار صدراعظمی محمد داوودخان نامبرده تلاش کرد که زیر نام مشروطیت و آزادیگری، ولی در واقع، به گفته دکتر حقتشناس، برای پایدار ساختن «قدرت و حاکمیت» خود و جلوگیری از «جنبشهای مرئی و غیر مرئی آزادی خواهی» یک رشته دگرگونی پیشنهاد کرد. وی در نامه ۲۴ دیماه ۱۳۴۱/ ۱۴ ژانویه ۱۹۶۳ خود به محمد ظاهرشاه سخن از پدید آوردن یک قانون اساسی به میان آورد «تا آزادیهای فردی و حقوق شخصی» را تأمین کند. او بنیاد گذاری یک حزب را نیز بایسته شمرد که پس از چهار سال به دو حزب اقلیت و اکثریت تکامل یابد. (۲۲۲) محمد داوودخان یک نظامی حرفه ای بود که دولت، پلیس و نیروهای مسلح افغانستان را یکسره در دست خود داشت و در درازای حکومت ده ساله اش با کمک اعضای خانواده شاهی بر همه امور لگام زده بود. چون مردم افغانستان از دستگاه خود کامه او به جان آمده بودند، شاه هم به پیشنهادهای «آزادی» گریبان آون توانست روی خوش نشان دهد و ازین روی، ناچار از صدراعظمی گذاره گرفت. ازین پس بود که دوره یا مرحله دوم پادشاهی محمد ظاهرشاه آغاز گردید، دوره ای که از سال ۱۳۴۲ خورشیدی/ ۱۹۶۳ آغاز شد و با کودتای ۱۳۵۲ خورشیدی/ ۱۹۷۳ که از سوی همان محمد داوودخان رهبری می شد و سرنگونی محمد ظاهرشاه و رژیم پادشاهی افغانستان را نیز به همراه داشت، پایان پذیرفت. در درازای این ده سال، یک رشته از اصلاحگریهای آزادیگریانه چهره بست. نخست آن که قانون اساسی سال ۱۳۱۰ خورشیدی/ ۱۹۳۱ که حقوق شهروندان افغان را برابر قوه های اجرایی و قضایی روشن نساخته بود، از میان برداشته شد. دوم آن که قانون اساسی نوینی در سال ۱۳۴۳ خورشیدی/ ۱۹۶۴ تصویب گردید که در آن، حقوق و آزادیهای مردمی تا اندازه ای چشمگیر گنجانیده شد، بدین معنی که قوای سه گانه به شیوه ای روشن از هم جدا و از به کارگیری وابستگان به خاندان پادشاهی جلوگیری شد و حق آزادی بیان و تشکیل اجتماع به مردم اعطا گردید. (۲۲۳)

برابر همین قانون بود که به نوشته مری لوئیس کلیفورد (Mary Louis Clifford) برای نخستین بار «چهار نماینده زن به عضویت مجلس عوام» و یک زن به عضویت مجلس اعیان انتخاب شدند. اگرچه آن قانون، سخن از زنان به میان نیاورده بود، ولی «با اعطا و تضمین حق رأی برای همه شهروندان افغانی بالای بیست سال، این حقوق رأی دهندگی بالطبع به زنان نیز تعلق یافت.» (۲۲۴) از رهگذر همین ویژگیهاست که کارشناسان تاریخ افغانستان این دوره را «دوره «مشروطیت»، روزگار «دیموکراسی» و



«دهه قانون اساسی» نامیده اند! (۲۲۵)

ولی همه این حقوق و آزادیهای مردمی در پهنه عمل برای مردم افغانستان چندان نویدآور نبود. قانون اساسی نوین، بنیادگذاری احزاب سیاسی را پیش بینی کرده بود و حتی نمایندگان مجلس شورا و اعیان قانون احزاب سیاسی را تصویب کردند. ولی محمد ظاهرشاه هر یک از لوایح قانونی را که نمی خواست، برابر قانون حق داشت آن را توشیح و تنفیذ نکند، و از همین روی، تا روزگاری که پادشاهیش برقرار بود، هرگز قانون احزاب سیاسی را امضا نکرد. (۲۲۶)

هنگامی که محمد داوودخان در سال ۱۳۵۲ خورشیدی / ۱۹۷۳ با یک کودتای آرام رژیم جمهوری را در افغانستان به پادشاهت، در نخستین اعلامیه اش مژده «دیموکراسی واقعی و معقول» و «تأمین کامل حقوق مردم» و برقراری «حاکمیت ملی» به افغانان داد. (۲۲۷)

تاریخ دهه های واپسین افغانستان بروشنی این حقیقت را آموذ که «دهه قانون اساسی» حکومت جمهوری و نویندهای آن و سپس نظام مارکسیستی افغانستان که از سال ۱۳۵۷ خورشیدی / ۱۹۷۸ برقرار شد. هیچ کدام راهی روشن به سوی آزادی نگشود. مردم افغانستان در روند رویدادهای دو سده واپسین و در رویاروییهای گسترده خویش با خودکامگان درون مرزی و استعمارگران بیرون مرزهایشان، راههایی فراوان برای ستیز در راه آزادی آموختند و آگاهیهایی گسترده درین زمینه به دست آوردند. ولی آنچه روشن می نماید این است که تنها از رهگذر بیداری، خردگرایی، واقع بینی، دوراندیشی، دانش و کارشناسی همراه با تلاشها و ستیزهای پیگیر است که افغانان می توانند امیدوار به دستیابی بر آزادیهای همه سویه باشند.

### یادداشتها

118- Gregorian, Modern Afghanistan, p. 232.

۱۱۹ - همان جا، ص ۳۵-۳۴.

120 - F. S. Briggs, «The Indian Hijrat of 1920», The Moslem World, xx (1930), 164 - 68.

121 - Gregorian, Modern Afghanistan, p. 236.

۱۲۲ - محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، به کوشش احمد سروش (تهران، ۱۳۴۳)

خورشیدی). ص ۱۸۸، ۱۹۰.

۱۲۳ - حسن وحید دستگردی، «چکانه اتفاق اسلامی»، ارمغان، ۱ (۱۲۹۹ خورشیدی)، ۲۸،

۳۲-۳۳.

124 - Briggs, «The Indian Hijrat», p. 167.

125 - Gregorian, Modern Afghanistan, p. 232, 237.

۱۲۶ - وکیلی پوپلزایی، سفرهای غازی امان الله شاه، ص ۴۶-۴۱، ۵۱-۵۰.

۱۲۷ - همان جا، ص ۲۴-۲۳.

۱۲۸ - همان جا، ص ۸۴-۸۳.

۱۲۹ - همان جا، ص ۸۹-۸۸.

۱۳۰ - همان جا، ص ۸۳.

۱۳۱ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳-۷۵۲.

۱۳۲ - وکیلی پوپلزایی، سفرهای غازی امان الله شاه، ص ۱۸.

۱۳۳ - همان جا، ص ۲۵۶، ۱۲-۳۱۱.

۱۳۴ - همان جا، ص ۳۸۰.

۱۳۵ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۶۶.

۱۳۶ - عبدالحی حبیبی، «حق تلفیهای ملت در قانون اساسی». آزاد افغانستان، ۲۵ فروردین

۱۳۳۱، ص ۵-۴.

137 - Ed., «Dustur»- Afghanistan, EP, vol, II(1965), p. 657.

۱۳۸ - حبیبی، مشروطیت در افغانستان، ص ۱۵۸ به بعد. برای آگاهی از متن قانون اساسی

۱۳۰۳ خورشیدی / ۱۹۲۴ نگاه کنید به گمنام، افغانستان در پنجاه سال اخیر (کابل؟ ۱۳۴۷

خورشیدی) ص ۳۴-۲۹. برای آشنایی با نظریه تفکیک قوا و پیوند آن با آزادی نگاه کنید به

Montesquieu, De l'Esprit des Lois (Paris, 1961), tome I, livre XI, Chapitre VI, pp. 163-74.

۱۳۹ - عبدالحی حبیبی، «تاریخچه بیداری سیاسی در افغانستان». آزاد افغانستان، ۱۴ بهمن

۱۳۳۰، بخش ۵.

۱۴۰ - سراج الدین وهاج (مدیر مسئول)، و افغانستان کالتی (کابل، ۱۳۳۷ خورشیدی)، ص ۹۰.

141- Said Qassim Reshtia, «Journalism in Afghanistan: A Brief Historical Sketch». Afghanistan, II (1948), 72 - 77.

پیشینه روزنامه نگاری در افغانستان درین رشته مقالات نیز مورد بررسی قرار گرفته است: وهاج،

افغانستان کالتی، ص ۹۸-۸۹؛ محمد کاظم آهنگ، «سابقه و آغاز ژورنالیسم در افغانستان»، آریانا:

مجله دوماهه تاریخی، ادبی و هنری، ۲۶، شماره ۳ (۱۳۴۷ خورشیدی)، ص ۱۵-۴۹: شماره ۴، ص ۸۳-۷۷، شماره ۵، ص ۴۳-۳۹، شماره ۶، ص ۹۲-۸۲. نویسنده این مقاله ها کتابی نیز در همین زمینه به دست داده است.

۱۴۲- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۸۰۳-۸۰۲.

۱۴۳- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۶۸.

۱۴۴- وکیلی پولزایی، سفرهای غازی امان الله شاه، ص ۷۶-۳۷۴.

۱۴۵- برهان الدین گشککی، نادر افغان (کابل، ۱۳۱۰ خورشیدی)، ص ۳۲۲.

۱۴۶- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۵۷، ۳۶۵ به بعد.

۱۴۷- همان جا، ص ۳۷۹.

۱۴۸- [محمد امین خوگیانی]. تردید شایعات باطله شاه مخلوع با عین فیصله ۵ لویه جرگه

۱۳۰۹ افغانستان و معرفی اعضاء و شرکا و سامعین موقره و عکسهای متعلقه آن (۱۳۱۰

خورشیدی)، ص ۲۷-۱۶. نام نویسنده این کتاب ازین منبع به دست آمده است؛ فرهنگ، افغانستان در

پنج قرن اخیر، ص ۴۱۴.

۱۴۹- حق شناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان، ص ۱۲۸.

۱۵۰- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۷۲-۳۶۹. نیز نگاه کنید به حبیبی، «تاریخچه

بیداری و سیاسی در افغانستان» بخش ۵، ص ۵.

۱۵۱- حبیبی، مشروطیت در افغانستان، ص ۱۶۱.

۱۵۲- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۲۵.

۱۵۳- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۴۸-۴۴۷. نیز نگاه کنید به بخش «آزادی:

تابودی رژیم حبیب الله خان» در همین پژوهش.

۱۵۴- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۲۳.

۱۵۵- [خوگیانی]، شایعات باطله، ص ۳۸.

۱۵۶- همان جا، ص ۳۶-۳۵.

۱۵۷- الحجاج ننگیال، اسناد تاریخی افغانستان (پیشاور، پاکستان، ۱۳۶۶ خورشیدی)،

ص ۲۹.

۱۵۸- وهاج، د افغانستان کالسی، ص ۱۵-۱۴. نیز نگاه کنید به فکری سنجوقی، «به مناسبت

سالگره پنجاهم آزادی: بنای حصار شمران هرات». آریانا: مجله دوماهه تاریخی، ادبی و هنری،

۲۶، شماره ۴ (۱۳۴۷ خورشیدی)، ص ۶۹-۵۵.

۱۵۹- نگاه کنید به وکیلی پولزایی، سفرهای غازی امان الله شاه. خود این کتاب به گرامیداشت

اعلام استقلال افغانستان از سوی امان الله خان به کوشش «ریاست عمومی نشرات کمیته دولتی طبع و

نشر». افغانستان چاپ و پراکنده شده است.

۱۶۰- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۸۷.

۱۶۱- ننگیال، اسناد تاریخی افغانستان، ص ۲۳-۲۲.

۱۶۲- همان جا، ص ۳۳.

۱۶۳- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۷-۸۲۵.

۱۶۴- حق شناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان، ص ۴۱-۱۳۸.

۱۶۵- خلیل الله خلیلی، نخستین تجاوز روس به افغانستان (تهران، ۱۳۶۶ خورشیدی)، ص ۲۱-۲۰.

۱۶۶- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۸۳۵.

۱۶۷- همان جا، ص ۳۷-۸۳۶.

۱۶۸- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۹۹-۳۹۴، ۴۰۹.

۱۶۹- ننگیال، اسناد تاریخی افغانستان، ص ۴۱.

۱۷۰- همان جا، ص ۴۱.

۱۷۱- همان جا، ص ۴۱.

۱۷۲- همان جا، ص ۴۲.

۱۷۳- عبدالحی حبیبی، «محروریت مردم افغانستان از حقوق بشری»، آزاد افغانستان، ۲۸ مرداد

۱۳۳۱، بخش سوم، ص ۲۰.

174 - Éd., «Dustur», p. 659.

۱۷۵- انجمن ادبی کابل، سالنامه مجله کابل (کابل، ۱۳۱۱ خورشیدی)، ص ۱۰۷.

۱۷۶- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۴۰۷، ۴۳۹.

۱۷۷- حبیبی، «محروریت مردم افغانستان، بخش سوم، ص ۱۹.

۱۷۸- ننگیال، اسناد تاریخی افغانستان، ص ۴۵.

۱۷۹- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۴۱.

۱۸۰- همان جا، ص ۴۷-۲۴۶.

۱۸۱- همان جا، ص ۵۲۸.

۱۸۲- عبدالحی حبیبی، «تخریبات اقتصادی در افغانستان»، آزاد افغانستان، ۴ فروردین ۱۳۳۱،

ص ۷-۲.

۱۸۳- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۴۴۰.

۱۸۴- محمد قدیر تره کی، «آزادی»، آریانا دائرة المعارف، جلد یکم (کابل، ۱۳۲۸ خورشیدی)،

ص ۲۶۱.

- ۱۸۵ - «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون»، سورة ۵، آية ۵۶.
- ۱۸۶ - عبدالقدیر شهاب، «آزادی» (از نقطه نظر شریعت)، آریانا دائرة المعارف، جلد یکم، (کابل، ۱۳۲۸ خورشیدی)، ص ۲۶۴.
- ۱۸۷ - این عنوان در زیر عکس محمد ظاهرشاه در آغاز جلد یکم آریانا دائرة المعارف آمده است.
- ۱۸۸ - عبدالحی حبیبی، «تابعیت افغانی مؤسس آزاد افغانستان»، آزاد افغانستان، ۸ دی ۱۳۳۰، ص ۱-۳.
- ۱۸۹ - آزاد افغانستان، ۲ دی ۱۳۳۰، ص ۱.
- ۱۹۰ - آزاد افغانستان، ۲ دی ۱۳۳۰، ص ۳-۴.
- ۱۹۱ - عاطفی افغانی، «شعر در وصف جمهوریگری»، آزاد افغانستان، ۹ اسفند ۱۳۳۰، ص ۱.
- ۱۹۲ - خاوری، «شعر در وصف جمهوریگری»، آزاد افغانستان، ۹ اسفند ۱۳۳۰، ص ۱.
- ۱۹۳ - نگاه کنید به بخش «پیوند حکومت دکتر مصدق با آزادی» در همین پژوهش.
- ۱۹۴ - عبدالحی حبیبی، «پروگرام انقلابی آزادی خواهان افغان»، آزاد افغانستان، ۲۲ دی ۱۳۳۰، بخش یکم، ص ۳.
- ۱۹۵ - همان نویسنده، «شاهی و دیموکراسی»، آزاد افغانستان، ۹ تیر ۱۳۳۲، ص ۲-۳.
- ۱۹۶ - همان نویسنده، «محروریت مردم افغانستان»، بخش سوم، ص ۲۰.
- ۱۹۷ - برای آگاهی گسترده‌تر پیرامون آن از اندیشه‌های عبدالحی حبیبی درین بخش آوردم نگاه کنید به مأخذ پیشین. بخش سوم، ص ۱۷-۲۲.
- ۱۹۸ - عبدالحی حبیبی، «تاریخ نویسی در افغانستان»، آریانا: مجله دوماهه تاریخی، ادبی و هنری، ۲۶، شماره ۴ (۱۳۴۷ خورشیدی)، ص ۱۵-۳.
- ۱۹۹ - همان نویسنده، «نیم قرن در آغوش آزادی»، آریانا: مجله دوماهه تاریخی، ادبی و هنری، ۲۶، شماره ۴ (۱۳۴۷ خورشیدی)، ص ۱-۲.
- ۲۰۰ - بلخی، پرتا ووس، ص ۳۳-۱۳۲.
- ۲۰۱ - طالب محمد حسین قندهاری، نگاهی به دیروز و امروز افغانستان (۱۳۶۲ خورشیدی)، ص ۶۴-۶۰.
- ۲۰۲ - بلخی، پرتا ووس، ص ۳۲۳.
- ۲۰۳ - همان‌جا، ص ۳۲۴.
- ۲۰۴ - مری لوئیس کینفورد، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسمعی (تهران، ۱۳۶۸ خورشیدی)، ص ۴۱، ۵۳-۵۰.
- ۲۰۵ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۲۹-۴۲۶.

- ۲۰۶ - سدوخان دردمند، حقایق راجع به قوم پشتون از زبان شدیدترین دشمن امروزی آنها (کابل، ۱۳۳۰ خورشیدی)، ص ۲۵.
- ۲۰۷ - همان‌جا، ص ۲۴ و دیگر صفحات.
- ۲۰۸ - همان‌جا، ص ۵۵.
- ۲۰۹ - دکتر نجیب الله خان، مبارزه ما در راه آزادی، ترجمه محمد نجیم آریا (کابل، ۱۳۳۰ خورشیدی)، ص ۲۹-۲۸.
- ۲۱۰ - محمد اکبر اعتمادی، تصویب روز پشتونستان (کابل، ۱۳۳۰ خورشیدی)، ص ۴.
- ۲۱۱ - همان‌جا، ص ۲۳.
- ۲۱۲ - همان‌جا، ص ۹۹-۹۸.
- ۲۱۳ - یعنی هفت میبوی.
- ۲۱۴ - ضیا قاری زاده، هدیه انیس آزادگان (کابل، ۱۳۳۰ خورشیدی)، ص ۱.
- ۲۱۵ - همان‌جا، ص ۹.
- ۲۱۶ - علی جان زاده، مصدق (تهران، ۱۳۵۸ خورشیدی)، ص ۲۱۱.
- ۲۱۷ - شیرعلی خان زمانتی افغانی، «قابل توجه مطبوعات ملی ایران»، آزاد افغانستان، ۲۵ فروردین ۱۳۳۱، ص ۲.
- ۲۱۸ - همان‌جا، ص ۲.
- ۲۱۹ - آزاد افغانستان، ۵ شهریور ۱۳۳۱، ص ۴.
- ۲۲۰ - آزاد افغانستان، ۱۰ شهریور ۱۳۳۱، ص ۸. پیرامون زندگانی دکتر محمد مصدق و ستیز او با نگیسیان و گماشتگان آنان در ایران در درازای حکومت ۲۸ ماهه دکتر مصدق کتابهایی فراوان در دسترس است، برای نمونه نگاه کنید به غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (تهران، ۱۳۶۵ خورشیدی).
- ۲۲۱ - وهاج، د افغانستان کالسی، ص ۹۵.
- ۲۲۲ - حق شناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان، ص ۴۹-۲۴۶.
- ۲۲۳ - کینفورد، افغانستان، ص ۸۷-۱۸۵.
- ۲۲۴ - همان‌جا، ص ۲۱۲.
- ۲۲۵ - نگاه کنید به فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۸۲ به بعد؛ صباح الدین کشکی، دهه قانون اساسی: غفلت زدگی افغانها و فرصت طلبی روسها (۱۳۶۵ خورشیدی).
- ۲۲۶ - کینفورد، افغانستان، ص ۹۶-۱۹۴.
- ۲۲۷ - برای متن اعلامیه نگاه کنید به حق شناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان، ص ۸۸-۳۸۵؛ تنگیال، اسناد تاریخی افغانستان، ص ۶۳-۵۳.